

الدَّرْسُ الثَّالِثُ

فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ ...

آل عمران: ۱۵۹

پس به [برکت] رحمتی از سوی خدا با آنان نرم‌خو شدی، و اگر تندخو و سنگدل بودی، بی‌گمان از اطرافت پراکنده می‌شدند.

آیه کامل این است: ﴿فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ﴾
ترجمه استاد الهی قمشه‌ای: به مرحمت خدا بود که با خلق مهربان گشتی و اگر تندخو و سخت‌دل بودی، مردم از گرد تو متفرق می‌شدند، پس از [بدی] آنان درگذر و برای آنها طلب آمرزش کن و [برای دلجویی آنها] در کار [جنگ] با آنها مشورت نما، لیکن آنچه تصمیم گرفتی با توکل به خدا انجام ده که خدا آنان را که بر او اعتماد کنند دوست دارد.

ترجمه استاد بهاء‌الدین خرّمشاهی: به لطف رحمت الهی با آنان نرم‌خویی کردی و اگر درشت‌خوی سخت‌دل بودی، بی‌شک از پیرامون تو پراکنده می‌شدند؛ پس از ایشان درگذر و برایشان آمرزش بخواه و در [این] کار با آنان مشورت کن و چون عزم را جزم کردی بر خداوند توکل کن که خدا اهل توکل را دوست دارد.

ترجمه استاد سیّد جلال‌الدین مجتبی: [ای پیامبر] به مهر و بخشایشی از خداست که برای ایشان نرم شدی و اگر درشت‌خوی سخت‌دل بودی، از گرد تو پراکنده می‌شدند. پس، از آنان درگذر و برای ایشان آمرزش بخواه و با آنان در کار [جنگ] مشورت کن و چون بر [کاری] دل بنهادی بر خدای توکل کن که خدا توکل‌کنندگان را دوست دارد.

ترجمه استاد عبدالمحمد آیتی: به سبب رحمت خداست که تو با آنها این‌چنین خوش‌خو و مهربان هستی. اگر تندخو و سخت‌دل می‌بودی، از گرد تو پراکنده می‌شدند. پس بر آنها ببخشای و برایشان آمرزش بخواه و در کارها با ایشان مشورت کن و چون قصد کاری کنی بر خدای توکل کن که خدا توکل‌کنندگان را دوست دارد.

روش تدریس درس سوم

اهداف درس

- ۱ با سه متن کوتاه تاریخی آشنا شود و آنها را درست قرائت و ترجمه کند.
- ۲ معنای کلمات جدید این درس را در جمله و با توجه به قرائن عربی به فارسی ذکر کند.
- ۳ کاربرد اسلوب استثنا را در جملات زبان عربی تشخیص دهد.
- ۴ جمله‌های دارای مستثنی را درست معنا کند.
- ۵ جمله‌های دارای حصر را درست معنا کند.
- ۶ اسلوب استثنا را از اسلوب حصر تشخیص دهد.
- ۷ آموخته‌های سال‌های گذشته مرتبط با بخش قواعد و واژگان همین درس را به یاد بیاورد.
- ۸ پیام سه متن درس را درست درک و بیان کند.

ثَلَاثُ قِصَصٍ قَصِيرَةٍ (بِتَصْرِفٍ)

در آغاز باید بدانیم این داستان‌ها با دخل و تصرف نوشته شده است.

۱ إِحْتِرَامُ الْأَطْفَالِ

ذَاتَ يَوْمٍ كَانَ رَجُلٌ جَالِسًا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. وَبَعْدَ لَحْظَاتٍ جَاءَ ابْنُهُ وَسَلَّمَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ؛ ثُمَّ رَاحَ نَحْوَ وَالِدِهِ، فَقَبَّلَهُ الْأَبُ وَأَجْلَسَهُ عِنْدَهُ.

روزی مردی نزد فرستاده (پیامبر) خدا ﷺ نشسته بود و پس از چند لحظه پسرش آمد و به پیامبر ﷺ سلام کرد؛ سپس به سوی پدرش رفت و پدر، او را بوسید و وی را نزد خودش نشانید. از دانش‌آموز می‌پرسیم: مترادف این و آب و راح چیست؟ ج: وَلَدٌ و وَالِدٌ و ذَهَبَ. متضاد جالس و أَجْلَسَ چیست؟ ج: واقِفٌ و أَوْقَفَ یا وَقَّفَ. فرق قَبَّلَ و قَبِلَ و أَقْبَلَ و قَابَلَ چیست؟ (البته قَابَلَ در کتاب نیست؛ ولی مصدر آن یعنی مقابله در فارسی کاربرد دارد.)

حتی می‌توانیم به دانش‌آموزان بگوییم در محاورات عربی راح به جای ذَهَبَ کاربرد دارد و مثال بزنیم: رُحَ یعنی برو. حتی می‌توانیم مثال بزنیم که در عربی عامیانه به جای قَبَّلَ، يُقَبِّلُ گفته می‌شود: باس، بیوس که از واژه بوسه در فارسی گرفته شده است.

فَرِحَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ عَمَلِهِ. وَبَعْدَ قَلِيلٍ جَاءَتْ بِنْتُهُ، وَسَلَّمَتْ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ؛ ثُمَّ رَاحَتْ

نَحَوَ وَالِدِهَا. أَمَّا الْوَالِدُ فَلَمْ يُقْبَلْهَا وَلَمْ يُجْلِسْهَا عِنْدَهُ. فَانْزَعَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حِينَ رَأَاهُ لَمْ يُقْبَلْ إِلَّا ابْنَهُ، وَقَالَ: «لِمَ تُفَرِّقُ بَيْنَ أَطْفَالِكَ؟!»

فرستاده خدا ﷺ از کارش خوشحال شد و پس از اندکی دخترش آمد و به پیامبر ﷺ سلام کرد؛ سپس به سوی پدرش رفت؛ ولی [پدر] او را نبوسید و نزد خودش ننشاند. پس فرستاده خدا ﷺ هنگامی که او را دید که فقط پدرش را بوسید؛ (جز پدرش را نبوسید) آزرده شد (ناراحت شد) و گفت:

چرا میان کودکانم فرق می‌گذاری؟!

به دانش‌آموز تذکر می‌دهیم که:

لَمْ رَا بِا لِمَ؟ اشتباه نگیرد./ می‌پرسیم مترادف نَحَوَ چیست؟ پاسخ: إِلَى/ معنای رَأَاهُ را می‌پرسیم. پاسخ: رَأَى + هُ

نَدِمَ الرَّجُلُ وَأَخَذَ يَدَ بِنْتِهِ وَقَبَّلَهَا، وَأَجْلَسَهَا عِنْدَهُ.

مرد پشیمان شد و دست دخترش را گرفت و او را بوسید و وی را نزد خودش نشاند.

۲ الشَّيْمَاءُ بِنْتُ حَلِيمَةَ

كَانَتْ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ أُخْتُ مِنَ الرِّضَاعَةِ اسْمُهَا الشَّيْمَاءُ.

فرستاده خدا ﷺ خواهری شیری (رضاعی) داشت که نام او شیما بود. (خواهری شیری به نام شیما داشت).

قطعاً برخی دانش‌آموزان معنای خواهر شیری یا رضاعی را نمی‌دانند؛ یا تلفظ آن را به صورت رضاعی شنیده‌اند یا املای درست آن را نمی‌دانند؛ بنابراین توضیحاتی مختصر در این مورد لازم است.

كَانَتِ الشَّيْمَاءُ تَحْضُنُ النَّبِيَّ ﷺ صَغِيرًا وَتُلَاعِبُهُ وَتَقُولُ:

شیما پیامبر ﷺ را درحالی که خردسال بود در آغوش می‌گرفت و با او بازی می‌کرد و می‌گفت: در اینجا به دانش‌آموز تذکر می‌دهیم که ترجمه این است؛ اَمَّا زَيْبَا نِيسْت و مطابق زبان مقصد تغییراتی را در آن انجام می‌دهیم و به این صورت ترجمه می‌کنیم: (شیما پیامبر ﷺ را در خردسالی در آغوش می‌گرفت و با او بازی می‌کرد و می‌گفت):

يَا رَبَّنَا أَبْقِ لَنَا مُحَمَّدًا حَتَّىٰ أَرَاهُ يَافِعًا وَأَمْرَدًا

ای پروردگار ما، محمد را برای ما نگه‌دار تا او را در حالی که نوجوانی کم سن و سال است ببینم.

وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ شَدِيدَ التَّعَلُّقِ بِهَا فِي الطُّفُولَةِ؛ فَمَرَّتِ الْأَيَّامُ وَفِي غَزْوَةِ حُنَيْنٍ فِي السَّنَةِ الثَّامِنَةِ بَعْدَ الْهَجْرَةِ وَقَعَتِ الشِّيمَاءُ أُسِيرَةً بِيَدِ الْمُسْلِمِينَ؛ فَقَالَتْ لَهُمْ: «إِنِّي لَأَخْتُ النَّبِيِّ ﷺ مِنْ الرِّضَاعَةِ...»؛

و پیامبر ﷺ در کودکی به او بسیار وابسته بود. روزها گذشت و در غزوه (جنگ) حنین در سال هشتم هجری، شیما به دست مسلمانان اسیر شد و به آنها گفت: من خواهر شیری پیامبر ﷺ هستم ...

پرسش: منظور از غزوه و سربه چیست و پیامبر چند غزوه و سربه داشت؟

پاسخ: پیامبر گرامی ﷺ در زندگی خود در مدینه با مشرکان و یهودان و شورشیان بیست و هفت «غزوه» داشت. در اصطلاح سیره‌نویسان مسلمان به آن دسته از نبردهایی غزوه می‌گویند که فرماندهی سپاه اسلام را پیامبر ﷺ خودش برعهده داشت و شخصاً همراه سپاهیان حرکت می‌کرد و با آنان نیز به مدینه باز می‌گشت. علاوه بر غزوات، پنجاه و پنج «سریه» نیز به امر آن حضرت ﷺ صورت گرفت. مقصود از سربه جنگ‌هایی است که در آنها بخشی از سپاه اسلام برای سرکوبی شورشیان و توطئه‌گران از مدینه حرکت می‌کرد و فرماندهی لشکر به یکی از افراد برجسته سپاه اسلام واگذار می‌شد.

منبع: فروغ ولایت، آیت الله سبحانی، ص ۶۱

فَلَمْ يُصَدِّقُوا قَوْلَهَا، فَأَخَذُوهَا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَعَرَفَهَا وَأَكْرَمَهَا وَبَسَطَ لَهَا رِدَاءَهُ؛ ثُمَّ أَجْلَسَهَا عَلَيْهِ، وَخَيَّرَهَا بَيْنَ الْإِقَامَةِ مَعَهُ مُعَزَّزَةً أَوْ الْعَوْدَةِ إِلَى قَوْمِهَا سَالِمَةً رَاضِيَةً، فَأَخْتَارَتِ الشِّيمَاءُ قَوْمَهَا، فَأَعْتَقَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، وَأَرْسَلَهَا إِلَى قَوْمِهَا بِإِعْزَازٍ.

ولی سخنش را نپذیرفتند و او را نزد فرستاده خدا ﷺ بردند، پس او را شناخت و وی را گرامی داشت و بالاپوش بلندش را برایش پهن کرد. (گستراند)؛ سپس او را بر آن نشانند و وی را میان ماندن همراه او با عزت یا برگشت به سوی مردمش (قومش) با سلامت و خشنودی اختیار داد. (مخیر کرد) شیما مردمش (قومش) را برگزید، پس فرستاده خدا ﷺ او را آزاد کرد و با عزت وی را به نزد مردمش (قومش) فرستاد.

از دانش آموز می‌پرسیم: أَحَدٌ چند معنا دارد؟ ج: بُرد، گرفت، برداشت، شروع کرد.

أَخَذَ ُ: شروع کرد أَخَذَ يُنَادِي: شروع کرد به صدا زدن.

أَخَذَ ُ: گرفت ، برداشت ، بُرد (مضارع: يَأْخُذُ/ امر: خُذْ)

أَخَذَ الْوَالِدُ طِفْلَهُ مَعَهُ: پدر، کودکش را همراه خودش بُرد.
 أَخَذَ الْوَلَدُ الْكِتَابَ مِنْ صَدِيقِهِ: آن پسر، کتاب را از دوستش گرفت.
 أَخَذْتُ الْكِتَابَ مِنْ أَحَدِ رُفُوفِ الْمَكْتَبَةِ: کتاب را از یکی از قفسه‌های کتابخانه برداشتم.
 فَأَسْلَمْتُ وَدَافَعْتُ عَنْ أَخِيهَا وَدَعْتُ قَوْمَهَا إِلَى الْإِسْلَامِ وَبَيَّنْتُ أَخْلَاقَ النَّبِيِّ ﷺ لَهُمْ فَأَسْلَمُوا.
 پس مسلمان شد و از برادرش دفاع کرد و مردمش را به اسلام فراخواند (دعوت کرد) و اخلاق پیامبر ﷺ را برایشان بیان کرد و [آنها نیز] مسلمان شدند.
 بپرسیم دو معنای اَسْلَمَ کدام است؟ پاسخ: اَسْلَمَ: تسلیم شد، مسلمان شد. / بپرسیم اخلاق جمع چیست؟ پاسخ: خُلُقٍ یا خُلُقٍ / بپرسیم فعل «دَعَتُ» چه فعلی است؟ زیرا دانش‌آموز با معتلات آشنا نیست. کوتاه و مختصر اشاره می‌کنیم که فعل مفرد مذکر غایب «دَعَا» در مفرد مؤنث غایب به صورت «دَعَتْ» می‌آید و حرف سوم اصلی آن حذف می‌شود.

﴿فَمِمَّا رَحِمَهُ مِنَ اللَّهِ لَئْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ﴾ آل عمران: ۱۵۹

هنگامی که پیامبر ﷺ چشم به جهان گشود، در جست‌وجوی دایه برای این کودک، زنی به نام «حلیمه» از قبیله «بنی‌سعدبن بکر» را یافتند. با درخواست از حلیمه برای شیر دادن به محمد ﷺ، او در جایگاه اصلی‌ترین شخصیت دوران شیرخوارگی پیامبر ﷺ قرار گرفت و نزدیک به دو سال به کودک شیر داد. شوهر حلیمه، «حارث‌بن‌عبدالعزی بن رفاعه» بود و نسبش به «بکر بن‌هوازن» می‌رسید. برادر رضاعی آن حضرت، عبدالله و خواهرانش انیسه و شیماء نام داشتند که این سه نفر از فرزندان حلیمه سعدیه بودند. شیما به کمک مادرش از کودک نگهداری می‌کرد.
 جریان اسارت شیما:

نقل است در پی آگاه شدن رسول خدا ﷺ از استقرار قبیله «هوازن» به فرماندهی «مالک بن عوف نصری»، در منطقه حنین که گروه بسیاری را نیز به همراه زنان و فرزندان آورده بود، ایشان دستور داد که لشکری بزرگ (دوازده هزار نفر) تجهیز شود و به سمت آنها حرکت کند. با رسیدن مسلمانان به منطقه و هجوم جنگجویان هوازن که در درّه کمین کرده بودند، وضع بسیار سخت و ناگوار شد؛ به‌گونه‌ای که بیشتر مسلمانان از اطراف رسول خدا ﷺ پراکنده شدند و تنها نه یا ده نفر از بنی‌هاشم ماندند؛ ولی سرانجام مسلمانان پیروز شدند. «علی بن ابی‌طالب» علیه السلام نیز در پیکار با پرچمدار هوازن، او را کشت و این امر باعث ترس دشمنان اسلام شد. نتیجه این جنگ برای قبیله

هوازن این بود که بسیاری از آنان کشته و افراد زیادی هم اسیر شدند که شمار آنها به هزار تن می‌رسید. همچنین غنیمت‌های فراوانی به دست آمد که به‌جز آنچه ربوده شده بود، به دوازده هزار شتر می‌رسید.

در میان لشکر دشمن، مردی به نام «بجاء» از قبیله بنی سعد، مرد مسلمانی را که به آن قبیله رفته بود، کشته و تکه تکه کرده سپس جسدش را سوزانده بود. وقتی بجاء به جرم سنگین خود پی‌برد، گریخت. رسول خدا ﷺ به سپاهیان‌ش فرمان داد با هر وسیله ممکن بجاء را دستگیر کنند. آنها نیز هنگام تعقیب دشمن، او را به همراه گروهی از قبیله‌اش دستگیر کردند.

در بین این اسیران، شیما خواهر رضاعی رسول خدا ﷺ نیز دیده می‌شد. او وقتی دید مسلمانان آنها را با تندی و خشونت به‌سوی اردوگاه می‌برند، صدا زد: «ای مردم، قدری آرام‌تر؛ به خدا من خواهر رضاعی صاحب و بزرگ شما هستم»

ولی مسلمانان که او را نمی‌شناختند، سخنش را باور نکردند و آنها را با همان حالت نزد رسول خدا ﷺ بردند. هنگامی که به پیشگاه آن حضرت رسیدند، شیما به رسول خدا ﷺ گفت: ای رسول خدا، من خواهر رضاعی شما هستم.

حضرت فرمود: نشانه‌ای بر این ادعا داری؟ پاسخ داد: آری، روزی من شما را روی زانوی خود نشانده بودم و شما پشت مرا دندان گرفتی.

پیامبر ﷺ سخنش را تصدیق کرد، برخاست و ردایش را پهن کرد و شیما را بر آن نشاند و به او خوشامد گفت. در این هنگام چشمان شیما پر از اشک شد. سپس پیامبر ﷺ درباره پدر و مادر شیما پرسید و او گفت که مدت‌ها پیش، هر دو چشم از جهان فرو بسته‌اند.

بعد از شنیدن این پاسخ رسول الله ﷺ فرمودند: اگر بخواهی پیش ما بمانی، محبوب و گرامی خواهی بود و اگر دوست داشته باشی برگردی، می‌توانی بروی و نزد اقوام و خویشاوندان خود زندگی کنی.

شیما پیشنهاد دوم آن حضرت را پذیرفت. رسول خدا ﷺ نیز، چنانچه بنی‌سعد نقل می‌کنند، غلامی به‌نام «مکحول» به همراه کنیزی به او داد که شیما آن دو را به ازدواج یکدیگر در آورد و همچنان نسل ایشان در این قبیله باقی است.

در نقلی آمده است که شیما با رسول خدا ﷺ درباره اسیران چنین گفت: به‌راستی که اینان خاله‌ها و خواهران تو‌آند.

رسول خدا ﷺ نیز فرمود: ما کان لی و لبني هاشم فقد وهبته لك؛ آنچه از آن من و بنی هاشم است را به تو بخشیدم.

بدین ترتیب مسلمانان نیز مانند رسول گرامی اسلام ﷺ همهٔ اسیران را به شما بخشیدند. منبع: مجموعه کتاب‌های «زنان اسوه» در بردارندهٔ شرح زندگی برخی از زنان تأثیرگذار در تاریخ اسلام، مؤسسه فرهنگی هنری مشعر.

۳ الْعَجُوزُ^۱ الْمُخْسِنُ (پیرمرد نیکوکار)

شاهد «کِشْرُ أَنْوَشِرَوَان» يَوْمًا فَلَاحًا عَجُوزًا يَغْرِسُ قَسِيلَةَ جَوْزٍ؛ فَتَعَجَّبَ وَقَالَ: روزی خسرو انوشیروان^۲ کشاورز پیری را دید که نهال گردویی^۳ می‌کاشت؛ شگفت زده شد و گفت: روش تدریس: از دانش آموز می‌پرسیم: مضارع، امر و مصدر فعل «شاهد و تَعَجَّبَ» را بگوید: (شاهد، يُشَاهِدُ، شاهدٌ، مُشَاهَدَةٌ و ...) مترادف شاهد را بگوید. پاسخ: رَأَى. / مترادف فَلَّاح چیست؟ پاسخ: مُزَارِع و زَارِع. / مضارع قَالَ را بگوید. البته نه اینکه در امتحان نیز مضارع قَالَ را بخواهیم. برای تمرین، در کلاس اشکال ندارد. درست است که فعل «قَالَ» از پرکاربردترین فعل‌های عربی است و بیشتر دانش‌آموزان به راحتی مضارعش را می‌توانند بیان کنند؛ ولی در صورتی که مجوز این کار صادر شود؛ چنین سؤالی هم طرح خواهد شد: مضارع جاز، زاد، خاف، عفا، نَهَى چیست؟ «أَيُّهَا الْفَلَّاحُ، أَتَأْمُلُ أَنْ تَعِيشَ حَتَّى تَأْكُلَ مِنْ ثَمَرِهَا؟! أَلَا تَعْلَمُ أَنَّهَا لَا تُثْمِرُ عَادَةً إِلَّا بَعْدَ عَشْرِ سَنَوَاتٍ»؟!

ای کشاورز، آیا امید داری که زندگی کنی (زنده باشی) تا از میوه‌اش بخوری؟! آیا نمی‌دانی که [درخت گردو] معمولاً میوه نمی‌دهد مگر پس از ده سال؟! (تنها پس از ده سال میوه می‌دهد). روش تدریس: از دانش‌آموز می‌پرسیم: جمع ثَمَر و سَنَة چیست؟ حتی می‌توانید بپرسید جمع عَشْر چیست؟ اما هوشیار باشیم که در هیچ آزمونی جمع آن را نمی‌خواهیم. فَقَالَ الْعَجُوزُ: غَرَسَ الْآخَرُونَ أَشْجَارًا، فَتَحْنُ أَكْلُنَا مِنْ ثَمَرِهَا، وَنَحْنُ نَغْرِسُ أَشْجَارًا لِكَيْ يَأْكُلَ مِنْ

۱- واژهٔ «عَجُوز» به پیرمرد و پیرزن هر دو گفته می‌شود. وزن «فَعُول» میان مذکر و مؤنث مشترک است.

۲- خوب است بدانیم که خسرو در اصل آمیزه‌ای است از «هو + سرو»؛ «هو» واژه‌ای پهلوی به معنای «خوب» است که در زبان کردی جنوبی به صورت «خو» هنوز به کار می‌رود. واژهٔ «سرو» در «خوسرو» به معنای «آواز و آوازه» است که نمونه‌اش در گویش لکی «فال چهل سرو» به معنای «چهل آواز» یا چهل بیت است. «خسرو» در عربی به صورت «کِشْرُ» معرّب شده است. «خسرو» لقب شاهان ساسانی بود و به معنای «شاه نیکونام» است. کِشْرُ یا کَسْرُ جمع آن أَكاسِرَة و أَكاسِر و كَساسِرَة و كُسور است. «انوشیروان» نیز آمیزه‌ای از «ا + نوشه + روان» است. «ا» یعنی «بی»؛ «نوشه» یعنی «مرگ» و «روان» به معنای «جان» است. پس «انوشیروان»، یعنی «دارای روان بی‌مرگ».

۳- در زبان فارسی گردو، گردکان و گوز به یک معناست. واژهٔ «گوز» از فارسی به عربی رفته و «جَوْز» شده است.

ثَمَارِهَا الْآخَرُونَ.^۱ فَقَالَ أَنْوَشِرَوَانُ: «أَحْسَنْتَ يَا شَيْخُ!» وَأَمَرَ أَنْ يُعْطَى لِلْفَلَّاحِ أَلْفُ دِينَارٍ.

پس پیرمرد گفت: دیگران درختانی را کاشتند و ما از میوه‌هایش خوردیم و ما درختانی را می‌کاریم تا دیگران از میوه‌هایش بخورند. پس انوشیروان گفت: آفرین بر تو ای شیخ. (ای پیرمرد، ای بزرگ) و دستور داد که هزار دینار به کشاورز داده شود.

روش تدریس: از دانش‌آموز می‌پرسیم: مفرد این کلمات چیست؟ أَشْجَار و ثِمَار و جمع این کلمات چیست؟ أَلْف و دینار.

پاسخ: شَجَر، ثَمَر، شَيْوخ، آلف و دَنَانِير

اما هرچه تمرین می‌کنیم در امتحان طرح نمی‌کنیم. امتحان مطابق بارم‌بندی مصوب است. (در اینجا الفلاح را می‌شد بدون حرف جر و مرفوع آورد؛ زیرا أعطی دو مفعولی است. در این جمله، جار و مجرور نایب فاعل واقع شده است رجوع کنید به شرح ابن عقیل، صفحه ۵۱۱).

فَقَالَ الْفَلَّاحُ الْعَجُوزُ فَرِحًا: «مَا أَسْرَعَ إِنْثِمَارَ هَذِهِ الشَّجَرَةِ!»

کشاورز پیر با خوشحالی گفت: میوه دادن این درخت چقدر سریع است!

روش تدریس: از دانش‌آموز می‌پرسیم: نقش کلمه «فَرِحًا» با خوشحالی چیست؟ اشکالی ندارد که از خواننده‌های دانش‌آموز در بخش قواعد سؤال کنیم؛ مشکل اینجاست که احتمال خطای معلّم بسیار است. یعنی احتمال دارد سؤالی بپرسد که دانش‌آموز نخوانده است؛ مثلاً دانش‌آموز انواع فاعل و خبر را نخوانده است. فاعل را فقط در حالت اسم ظاهر دیده است.

فَاعْجَبَ أَنْوَشِرَوَانَ كَلَامَهُ وَأَمَرَ مَرَّةً ثَانِيَةً أَنْ يُعْطَى لَهُ أَلْفُ دِينَارٍ آخَرَ.

سخن او انوشیروان را به شگفتی آورد. (انوشیروان از سخن او خوشش آمد.) و دوباره دستور داد هزار دینار دیگر به او داده شود.

روش تدریس: از دانش‌آموز می‌پرسیم: نقش کلمه انوشیروان در جمله چیست؟ فاعل است یا مفعول؟ ما مِنْ رَجُلٍ يَغْرِسُ غَرْسًا إِلَّا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ قَدَرًا مَا يَخْرُجُ مِنْ هَرٍ ذَلِكَ الْغَرْسِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ هیچ کسی نیست که نهالی را بکارد، مگر اینکه خدا به اندازه آنچه از ثمر (میوه) آن درخت بیرون آید، برایش پاداش بنویسد.

روش تدریس: از دانش‌آموز می‌پرسیم: آیا اصطلاح «ما مِنْ» را قبلاً هم دیده است؛ آن را چه ترجمه می‌کند؟

۱- دگران کاشتند و ما خوردیم ما بکاریم و دیگران بخورند

الْمُعْجَم

أَبْقَى : نگه‌دار (أَبْقَى ، يُبْقِي)

از آنجا که دانش‌آموز با مبحث معتلات آشنا نیست؛ لذا نباید در طرح سؤال امتحان از چنین

فعل‌هایی به صورت مستقیم پرسش داد:

إِهْدِ، أَرْضِ، قِ، إِنَّهُ، إِخْشِ.

طبیعی است که اگر در جمله‌ای از جملات کتاب چنین فعل‌هایی وجود دارد طرح سؤال بی‌اشکال

است؛ اما تغییر شکل دادن آن کاری نادرست است. تغییر شکل برای فعل‌های صحیح و سالم است.

یا اگر که صحیح و سالم نیست دست کم تغییراتش زیاد نیست، یا مانند: قَالَ، يَقُولُ پرکاربرد است.

إِخْتَارَ (مضارع: يَخْتَارُ): برگزید = اِنْتَحَبَ

إِخْتَارَهُ اللَّهُ إِلَى جِوَارِهِ : به رحمت خدا رفت، مُرِد.

مرادفات کلمه إِخْتَارَ: أَنْقَى (الشيء)، آثَرَ، اجْتَبَى، اصْطَفَى، اِنْتَحَبَ، اِنْتَقَى، تَخَيَّرَ

أَعْتَقَ : آزاد کرد

أَعْتَقَ الْعَبْدَ: آن بنده را آزاد کرد.

مرادفات کلمه أَعْتَقَ: أَطْلَقَ، أَفْرَجَ عَنْ، حَرَّرَ، سَرَحَ، سَيَّبَ، عَتَقَ، فَرَجَ عَنْ، سَرَحَ و ...

أَضْدَاد کلمه أَعْتَقَ: أَسَرَ، اِحْتَجَزَ، اِعْتَقَلَ، حَبَسَ، حَجَرَ، سَجَنَ، قَيَّدَ، كَبَّلَ و ...

الْأَمْرَدُ : پسر نوجوانی که سبیلش درآمده، ولی هنوز ریش در نیاورده است.

مُؤْتَث: مُرْدَاء، جمع: مُرْد؛ «فَرَسٌ أَمْرَدٌ»: اسبی که پشت پایش بی‌مو باشد.

أَمَلٌ : امید داشت

أَمَلٌ فِي: امیدوار شد که، امیدوار شد به، امید بست به.

مرادفات کلمه أَمَلٌ: رَجَا، تَمَنَّى و ... أَضْدَاد کلمه أَمَل (فعل): خَابَ، قَنَطَ، يَيْسَ

انْزَعَجَ : آزرده شد

معمولاً این فعل را این گونه معنا می‌کنند: نگران شد، سرگردان شد، آن چیز کنده شد.

اما کاربرد متداول در عربی معاصر به معنای «آزرده شد، ناراحت شد.» است.

انْقَضَ : پراکنده شد (مضارع: يَنْقُضُ)

انْقَضَ: انْقِضَاً [فَض]: شکسته شد، پراکنده شد

إِنْفَضَتِ الدُّمُوعُ : اشک‌ها سرازیر و ریخته شدند. مرادفانِ لِكَلِمَةٍ إِنْفَضَ : تَسَتَّتْ وَ تَفَرَّقَ، مرادف کلمه إِنْفَضَ : تَفَرَّقَ

الْجَوْزُ : گردو

جَوْز: درخت گردو، میوه گردو؛ «جَوْزُ الْهِنْدِ»: درخت نارگیل که از آن نارگیل به دست آید و در گرمسیر کِشت می‌شود. ریشه کلمه جَوْز فارسی است. جوز از واژه گوز گرفته شده است. «جَوْزُ الشَّيْءِ» جمع: أَجْوَاز: میان و بیشترین هر چیزی. «قَطَّعُوا جَوْزَ الْفَلَاةِ.» از میان بیابان گذشتند؛ «مَضَى جَوْزُ اللَّيْلِ.» بیشتر شب گذشت. حَضَنَ - : در آغوش گرفت

حَضَنَ: حَضَنَّا وَ حِصَانَةَ الصَّبِيِّ: کودک را در دامن خود نهاد، او را به سینه خود چسبانید، او را پرورش داد.

حَضَنَهُ عَنِ الشَّيْءِ: او را از آن چیز دور کرد.

حَضَنَ حَضْنًا وَ حِصَانَةً وَ حِصَانًا وَ حُضُونًا الطَّيْرُ بَيْضُهُ وَ عَلَى بَيْضِهِ: پرنده روی تخم‌هایش قرار گرفت تا جوجه پدید آورد. خود کلمه حَضَنَ به معنای آغوش است. جمع آن أَحْضَانٌ وَ حُضُونٌ است. حِضْنٌ از زیر بغل تا تهیگاه است و گفته می‌شود سینه و دو بازو و ما بین آنهاست، کنار چیزی، ناحیه، آن مقدار چیزی که در زیر بغل بگنجد؛ «أَعْطَاهُ حِضْنًا مِنَ التَّمْرِ.» به اندازه یک بغل خرما به او داد، پایه و دامنه کوه؛ «عَشَّشَ الطَّائِرُ فِي حِضْنِ الْجَبَلِ.» پرنده در دامنه کوه لانه ساخت.

خَيَّرَ : اختیار داد

أَضْدَادُ كَلِمَةِ خَيْرٍ: أَجْبَرُهُ، أَلَزَمَهُ، أَكْرَهَهُ

دَافَعَ : دفاع کرد

﴿إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا...﴾ الْحَج: ۳۸

دَعَتْ : مُؤَنَّثٌ «دَعَا» (دعوت کرد)

هر چند فعل «دَعَا، يَدْعُو» معتل است و از اهداف کتاب نیست؛ اما از آنجا که فعلی پرکاربرد است؛ بنابراین، شایسته است دبیر عربی تا اندازه‌ای درباره‌اش در کلاس درس صحبت کند. معنای فعل «دَعَا»: دعا کرد، دعوت کرد، فراخواند و ...

دعا ب: نامید به، نام گذاشت به، خواند به (نامید)

دعا ل: خواستار ... شد، تقاضای ... کرد، درخواست ... کرد، برای ... فراخواند، دعوت به ... کرد.

دعا اِلِی: مایه ... شد، وادار به ... کرد، باعث ... شد، سبب ... شد، عامل ... شد، انگیزه ... شد، ...

را طلبید، ... را اقتضا کرد، ... را موجب شد، فراخواند به ...، توصیه کرد به ...، سفارش کرد به

دَعَا: دَعَاءٌ و دَعْوَى [دعوا]: او را صدا زد، به سوی او تمایل نمود، از او کمک خواست.

دَعَاهُ فُلَانًا و بَفُلَانٍ: او را به آن اسم نامید. دَعَا الْمَلِیَّتَ: بر مرده شیون کرد.

دَعَا عَلَیْهِ: برای او شرّ خواست. دَعَا اِلَیْهِ: از او خواست.

دَعَاهُ اِلَى الْأَمْرِ: برای آن کار وی را فرستاد. دَعَا بِهِ: او را احضار کرد.

دَعَا دَعَاءً لَهُ: برایش آرزوی خیر کرد. دَعَا دَعْوَةً و مَدَعَاهُ فُلَانًا: فلانی را دعوت کرد.

دَعَا اِلَى الْجُمُعَةِ: خواستار تشکیل جلسه شد، به جلسه دعوت کرد (فرا خواند)، خواهان تشکیل

جلسه شد.

دَعَا اِلَى إِيفَادٍ مُّمَثِّلٍ: خواستار اعزام یک نماینده شد.

دَعَا اِلَى عَقْدِ مُؤْتَمَرٍ: خواستار تشکیل همایش شد.

دَعَا الْقَرَارَ الْأَطْرَافَ اِلَى: قطعنامه، همه طرف‌ها را به ... فراخواند.

دَعَا اِلَى الْمَحَافَظَةِ عَلَى النَّظَامِ: خواستار رعایت نظم شد.

دَعَا لِعَقْدِ جَلْسَةٍ اِسْتِثْنَائِيَّةٍ: خواستار برپایی جلسه‌ای فوق‌العاده شد.

رَاحَ: رَاحٌ = دَهَبَ

امروزه فعل «دَهَبَ» در گفتار روزمره و عامیانه عربی کاربرد ندارد و همگان از «راح، یروح»

استفاده می‌کنند.

راحَ یفعل کذا: شروع به ... کرد، را شروع کرد، را آغاز کرد، را از سر گرفت.

شاید بتوان به جز فعل دَهَبَ این فعل‌ها را نیز تا اندازه‌ای نزدیک به معنای رَاح دانست:

رَحَلَ (کوچ کرد)، سَارَ (به راه افتاد)، مَشَى (راه رفت)، مَضَى (گذشت)، اِنْطَلَقَ (روانه شد)، مَرَّ (رد شد)

الرَّجَاءُ: روپوش بلند و گشاد روی دیگر جامه‌ها

جمع: اَرْدِيَّة [ردی] آنچه روی جامه‌ها پوشند؛ مانند: عَبا و جُبَّه. حمایل که زنان معمولاً بپوشند.

«رِدَاءُ الشَّمْسِ»: روشنایی خورشید؛ «رِدَاءُ الشَّبَابِ»: زیبایی و نوباوگی جوانی.

الشَّيْخُ: پیرمرد، پیشوا «جمع: اَلشُّيُوخُ»

جمع: شُيُوخ و شُيُوخ و أَشْيَاخ و شَيْخَة و شَيْخَان و مَشِيخَة و مَشِيخَة و جمع الجمع: مَشَايِخ و أَشَايِخ: سالمند، پیرمرد، استاد، دانشمند، بزرگ قوم یا هر بزرگی که از نظر دانش و فضل و کمال مقام شامخی داشته باشند.

و نزد عشایر جبال لبنان و مجاور آنها لقبی است بر بزرگان و اعیان و اشراف قوم؛ «شَيْخُ النَّار»: ابلیس، شیطان؛ «مَجْلِسُ الشُّيُوخ»: مجلس اعیان، مجلس سنا.

الْعَجُوز: پیرمرد، پیرزن «جمع: الْعَجَائِز»

عَجُوز: زن سالمند، جمع: عَجُز و عَجَائِز: می کهنه، بلای سخت، مرگ، کشتی، راه، دیگ، آتش، کمان، نخل، ماده شتر

«رَجُلٌ عَجُوزٌ»: مردی ناتوان

«أَيَّامُ الْعَجُوزُ»: سرمای پیرزن که از ششم تا دوازدهم اسفند ماه هر سال است و در زبان متداول به آن «المُسْتَقْرَضَات» گویند.

الْعَوْدَة: برگشتن = الَرْجُوع

عَوْدَةٌ إِلَى: از سرگیری، ادامه دادن به، پیگیری، دنبال کردن، عودت به، پی گرفتن، از سرگرفتن، بازگشت به، رجوع به

عَوْدَةٌ عَنْ: عقب کشیدن از، لغو کردن، عدول کردن، برگشتن از، عقب نشینی از، انصراف دادن از

عَوْدَةٌ عَلَى: مطالبه، تقاضای، جلب سِمَة عَوْدَة: مجوز بازگشت، ویزای برگشت

عَوْدَةُ الْمَنْفِيِّينَ: بازگشت تبعیدشدگان عَوْدَةُ التَّوَتَّرِ الدَّوْلِي: بازگشت تشنج به عرصه بین المللی

لِئْتٍ: نرم شدی (ماضی: لَانَ، مضارع: يَلِينُ)

می توان به دانش آموز گفت کلمه «مُلَيْن» در فارسی به معنای «نرم کننده شکم» از همین ریشه است.

لان: لِينًا و لَيَانًا و لِينَةً [لین]: نرم شد. حَشَنَ متضاد آن است.

مَرٌّ: گذر کرد (مضارع: يَمُرُّ)

مَرٌّ: مَرًّا و مُرُورًا و مَمَرًا [مَر]: گذشت و رفت.

«مَرَّ ذِكْرُهُ»: از نامبرده یاد شد.

«مَرَّ بِسَلامٍ»: به سلامت رفت.

کما مَرَّ بنا: همچنان که از سوی ما گذشت.

مَرُّهُ و مَرَّ بِهِ أَوْ عَلَيْهِ : از آن گذشت.
 مَرَّ الْبَعِيرَ : تنگ را بر شتر سخت بست.
 عَلَى مَرِّ الزَّمَانِ : در گذر زمان، با گذشت زمان، در گذر تاریخ، در بستر تاریخ

حَوْلَ النَّصِّ

أ. أَجِبْ عَنِ الْأَسْئَلَةِ التَّالِيَةِ مُسْتَعِينًا بِالنَّصِّ.

- ۱ ما قَالَتِ الشَّيْمَاءُ لِلْمُسْلِمِينَ حِينَ وَقَعَتْ فِي الْأَسْرِ؟ قَالَتْ: إِنِّي لَأَخْتُ النَّبِيِّ مِنَ الرِّضَاعَةِ.
- ۲ كَمْ دِينَارًا أَمَرَ أَنْوَشِرَوَانُ أَنْ يُعْطَى لِلْفَلَّاحِ؟ أَمَرَ أَنْ يُعْطَى لِلْفَلَّاحِ أَلْفَ دِينَارٍ.
- ۳ مِنْ أَيِّ شَيْءٍ أَنْزَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ؟ أَنْزَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حِينَ رَأَى الرَّجُلَ لَمْ يَقْبَلْ إِلَّا ابْنَهُ.
- ۴ مَاذَا كَانَ يَغْرِسُ الْفَلَّاحُ الْعَجُوزُ؟ كَانَ الْفَلَّاحُ الْعَجُوزُ يَغْرِسُ فَسِيلَةَ جَوْزٍ.
- ۵ مَنْ قَبَلَ الْوَالِدَ فِي الْبِدَايَةِ؟ قَبَلَ الْوَالِدَ ابْنَهُ فِي الْبِدَايَةِ.
- ۶ مَنْ هِيَ الشَّيْمَاءُ؟ إِنَّهَا أَخْتُ النَّبِيِّ ﷺ مِنَ الرِّضَاعَةِ.

ب. عَيِّنِ الصَّحِيحَ وَ الْخَطَّاءَ حَسَبَ الْحَقِيقَةِ. × ✓

- ۱ لَوْ كَانَ النَّبِيُّ ﷺ فَظًّا، لَأَنْفَضَ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِ. ✓
- اگر پیامبر ﷺ تندخو بود، مردم از پیرامونش پراکنده می شدند.
- ۲ إِلَاهِمَامُ يَغْرِسُ الْأَشْجَارَ وَاجِبٌ عَلَى كُلِّ فَرْدٍ مِنَّا. ✓
- همّت ورزیدن به کاشت درختان بر هر فردی از ما بایسته است.
- ۳ كَانَ أَنْوَشِرَوَانُ أَحَدَ مُلُوكِ إِيْرَانِ قَبْلَ مِئَةِ سَنَةٍ. ×
- انوشیروان یکی از پادشاهان ایران صد سال پیش بود.
- ۴ دَعَتِ الشَّيْمَاءُ قَبِيلَتَهَا إِلَى الْإِسْلَامِ بَعْدَ إِعْتَاْقِهَا. ✓
- شیما قبیله اش را پس از آزادی اش به اسلام دعوت کرد.
- ۵ تُثْمِرُ شَجَرَةُ الْجَوْزِ بَعْدَ سَنَتَيْنِ عَادَةً. ×
- درخت گردو معمولاً پس از دو سال میوه می دهد.
- ۶ كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُحِبُّ الْأَطْفَالَ. ✓
- پیامبر ﷺ کودکان را دوست می داشت.

اعْلَمُوا

أُسْلُوبُ الْإِسْتِثْنَاءِ

به این جمله دقت کنید.

«حَضَرَ الزُّمْلَاءُ فِي صَالَةِ الْإِمْتِحَانِ إِلَّا حَامِداً». هم‌شاگردی‌ها به جز حامد در سالن امتحان حاضر

شدند.

✓ کلمه «حامداً» در جمله بالا مُسْتَثْنَى، «الزُّمْلَاءُ» مُسْتَثْنَى مِنْهُ^۱ و «إِلَّا» ادات استثناء نامیده

می‌شوند.

✓ مُسْتَثْنَى یعنی «جدا شده از حکم ماقبل». مُسْتَثْنَى معمولاً منصوب است. (یعنی علامت - یا -

دارد و در جمع مذکر سالم دارای نشانه یَنْ و در مثنی دارای نشانه یَنْ است.)

✓ به کلمه‌ای که مُسْتَثْنَى از آن جدا شده است، مُسْتَثْنَى مِنْهُ گفته می‌شود.

مطابق آموزش کتاب درسی در جمله‌هایی مانند «الزُّمْلَاءُ حَضَرُوا فِي صَالَةِ الْإِمْتِحَانِ إِلَّا حَامِداً».

مُسْتَثْنَى مِنْهُ «واو» در «حَضَرُوا» نیست؛ بلکه مرجع این «واو» یعنی «الزُّمْلَاءُ» مُسْتَثْنَى مِنْهُ است.

هدف از این کار جلوگیری از سردرگمی و ابهام مطلب است. برای دانش‌آموز منطقی نیست که

بگوییم «و» در «حَضَرُوا» مُسْتَثْنَى مِنْهُ است و هنگامی که سؤال کند منظور از «و» چیست؟ پاسخ

دهیم همان «الزُّمْلَاءُ» است.

حَضَرَ	الزُّمْلَاءُ	فِي صَالَةِ الْإِمْتِحَانِ	إِلَّا	حَامِداً.
	مُسْتَثْنَى مِنْهُ		ادات استثناء	مُسْتَثْنَى
الزُّمْلَاءُ	حَضَرُوا	فِي صَالَةِ الْإِمْتِحَانِ	إِلَّا	حَامِداً.
مُسْتَثْنَى مِنْهُ			ادات استثناء	مُسْتَثْنَى

مثال دیگر: كُلُّ شَيْءٍ يَنْقُصُ بِالْإِنْفَاقِ إِلَّا الْعِلْمُ.

ادات استثناء مُسْتَثْنَى

مُسْتَثْنَى مِنْهُ

۱- مطابق آموزش کتاب درسی در جمله‌هایی مانند: «الزُّمْلَاءُ نَجَحُوا فِي الْإِمْتِحَانِ إِلَّا هِشاماً». مُسْتَثْنَى مِنْهُ «واو» در «نَجَحُوا» نیست؛ بلکه مرجع این «واو» یعنی «الزُّمْلَاءُ» مُسْتَثْنَى مِنْهُ است.

اطلاعاتی دربارهٔ استثناء برای دبیر: (نه برای دانش‌آموز)

استثناء مصدر باب استفعال از مادهٔ «ثنی» و در لغت به معنای باز داشتن و کنار زدن آمده است. مستثنیٰ بعد از ادات استثناء و به دو شکل است:

۱ اسم: مستثنیٰ در این شکل، وقوع بیشتری داشته و غالباً منصوب است؛ مانند: ﴿...فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ...﴾ بقره: ۲۴۹؛ «پس جز عدهٔ کمی همگی از آن آب نوشیدند.» در اینجا «قلیلاً» مستثنیٰ و به شکل اسم واقع شده است.

۲ جمله: در مواردی مستثنیٰ بعد از ادات استثناء به شکل جمله واقع شده و به حسب جایگاه آن اعراب داده می‌شود؛ مانند: «وَهُمْ لَا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ»؛ «و انفاق نمی‌کنند مگر با ناپسندی» در این آیه شریفه جملهٔ «وَهُمْ كَارِهُونَ» مستثنیٰ و جملهٔ حالیه واقع شده است.

وجود ارتباط و علاقهٔ بعضیت بین مستثنیٰ و مستثنیٰ منه و عدم آن بر دو قسم است:

۱ متصل: در استثناء متصل، مستثنیٰ بعضِ مستثنیٰ منه است و در واقع بین آن دو علاقهٔ بعضیت وجود دارد؛ مانند: «سَقَيْتُ الْأَشْجَارَ إِلَّا شَجَرَةً»؛ در این مثال، «شَجَرَةً» مستثنیٰ و فردی از افراد مستثنیٰ منه (الأشجار) است.

۲ منقطع: در استثناء منقطع، میان مستثنیٰ و مستثنیٰ منه ارتباط و علاقهٔ بعضیت وجود ندارد؛ مانند: «حَضَرَ الْقَوْمُ إِلَّا مُوَاشِيَهُمْ»؛ در این مثال، «مواشیهم» مستثنیٰ است و بعضِ مستثنیٰ منه (القوم) به حساب نمی‌آید.

ذکر مستثنیٰ منه در جمله و عدم آن:

۱ تَام: اگر مستثنیٰ منه در جمله ذکر شود، استثناء را تَام گویند؛ مانند: «جاء القومُ إِلَّا زَيْدًا».

در این مثال مستثنیٰ منه (القوم) در کلام ذکر شده بنابراین استثناء، تَام است.

۲ مُفَرَّغ: اگر مستثنیٰ منه در جمله ذکر نشود، استثناء را مَفَرَّغ گویند؛ مانند: «ما قامَ إِلَّا زَيْدٌ».

در این مثال مستثنیٰ منه، اسم محذوف «أحدٌ» و تقدیر عبارت «ما قامَ أحدٌ إِلَّا زَيْدٌ» است.

■ اخْتَبَرَ نَفْسَكَ. تَرَجِمَ الْعِبَارَاتِ التَّالِيَةَ؛ ثُمَّ عَيَّنِ الْمُسْتَثْنَى وَاعْرَابَهُ، وَ الْمُسْتَثْنَى مِنْهُ.

۱ ﴿...كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ...﴾ الْقَصَص: ۸ (مستثنیٰ منه: كُلُّ شَيْءٍ / مستثنیٰ: وَجْه؛ منصوب)

آیه کامل این است: ﴿وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾ و همراه خداوند خدایی دیگر را فرا نخوان. هیچ خدایی جز او نیست. همه چیز جز

چهره او نابود شدنی است. فرمانروایی از آن اوست و به سوی او باز گردانده می‌شود.
 ترجمه استاد مهدی فولادوند: و با خدا معبودی دیگر مخوان. خدایی جز او نیست. جز ذات او همه چیز نابود شونده است. فرمان از آن اوست. و به سوی او بازگردانیده می‌شود.
 ترجمه آیت الله مکارم شیرازی: معبود دیگری را با خدا مخوان که هیچ معبودی جز او نیست. همه چیز جز ذات (پاک) او فانی می‌شود حاکمیت تنها از آن اوست و همه به سوی او بازگردانده می‌شود.

﴿فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾ ص: ۷۳ و ۷۴
 (مستثنی منه: الْمَلَائِكَةُ / مستثنی: إبلیس: منصوب)

پس همه فرشتگان باهم سجده کردند؛ به جز شیطان که خود را بزرگ یافت و از کافران شد.
 ترجمه استاد مهدی فولادوند: پس همه فرشتگان یکسره سجده کردند؛ مگر ابلیس [که] تکبر نمود و از کافران شد.

ترجمه استاد الهی قمشه‌ای: پس تمام فرشتگان بدون استثنا سجده کردند؛ مگر شیطان که غرور و تکبر ورزید و از زمره کافران گردید.

ترجمه آیت الله مکارم شیرازی: در آن هنگام همه فرشتگان سجده کردند؛ جز ابلیس که تکبر ورزید و از کافران بود.

پرسش: در جمله «فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ.» کدام را در کنکور مستثنی منه می‌گیرند؟
 الملائكة؟ کلهم؟ یا أجمعون؟

پاسخ: ملائکه است چون کلهم و أجمعون به الْمَلَائِكَةُ برمی‌گردد نه چیزی دیگر؛ زیرا کلهم و أجمعون الفاظی مبهم‌اند و بدون مرجع معنای کاملی ندارند و همه تفاسیر همین نظر را دارند؛ اختلاف بر سر «إِلَّا إِبْلِيسَ» است که آیا از «ملائكة» است یا نه؟ و آیا استثنای منقطع است یا متصل؟

﴿كُلُّ عَيْنٍ بِاِكْيَةِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا ثَلَاثَ أَعْيُنٍ: عَيْنُ سَهْرَتٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَعَيْنٌ غَضَّتْ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ، وَعَيْنٌ فَاضَتْ مِنْ حَشْيَةِ اللَّهِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ (مستثنی منه: كُلُّ عَيْنٍ / مستثنی: ثَلَاثَ أَعْيُنٍ: ثلاث: منصوب) تُحَفُّ الْعُقُولُ: ص ۹

هر چشمی روز رستاخیز گریان است، به جز سه چشم: چشمی که در راه خدا بیدار مانده و چشمی که از محارم بر هم نهاده شده و چشمی که از پروای خدا لبریز شده است.

این حدیث به شکل‌های مختلف از سایر معصومان علیهم‌السلام: نیز نقل شده است:
 امام باقر علیه‌السلام: كُلُّ عَيْنٍ بَاكِئَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ غَيْرَ ثَلَاثٍ عَيْنٌ سَهَرَتْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَعَيْنٌ بَكَتْ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَعَيْنٌ غَضَّتْ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ. *مشكاة الأنوار*، ج ۱، ص ۱۵۵
 قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: كُلُّ عَيْنٍ بَاكِئَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا ثَلَاثَةً أَعْيَنَ عَيْنٌ بَكَتْ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَعَيْنٌ غَضَّتْ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ وَعَيْنٌ بَاتَتْ سَاهِرَةً فِي سَبِيلِ اللَّهِ. *مکارم الأخلاق*، ج ۱، ص ۳۱۵
 ۴ كُلُّ وَعَاءٍ يَضِيقُ بِمَا جُعِلَ فِيهِ إِلَّا وَعَاءَ الْعِلْمِ؛ فَإِنَّهُ يَتَّسِعُ. *الإمام علي عليه السلام* (مستثنی منه: كُلُّ وَعَاءٍ / مستثنی: وَعَاءٌ؛ منصوب) نهج البلاغة، ج ۱، ص ۵۰۵ این حدیث به صورت (كُلُّ وَعَاءٍ يَضِيقُ بِمَا جُعِلَ فِيهِ إِلَّا وَعَاءَ الْعِلْمِ؛ فَإِنَّهُ يَتَّسِعُ بِهِ) نیز آمده است.
 هر ظرفی با آنچه در آن نهاده شده تنگ می‌شود، به جز ظرف دانش؛ زیرا به کمک آن فراخ می‌شود.

۵ كُلُّ شَيْءٍ يَرُخْصُ إِذَا كَثُرَ إِلَّا الْأَدَبَ؛ فَإِنَّهُ إِذَا كَثُرَ غَلَا. مَثَلُ عَرَبِيٍّ (مستثنی منه: كُلُّ شَيْءٍ / مستثنی: الْأَدَبَ؛ منصوب)
 هر چیزی به جز ادب هرگاه زیاد شود ارزان می‌شود؛ زیرا ادب هرگاه زیاد شود پربها می‌شود.
 ۶ يَغْفِرُ اللَّهُ الذُّنُوبَ إِلَّا الشُّرْكَ بِاللَّهِ. (مستثنی منه: الذُّنُوبَ + مستثنی منه: الشُّرْكَ؛ منصوب)

خداوند گناهان را می‌آمرزد؛ به جز شرک به خدا را.

أُسْلُوبُ الْحَصْرِ

در کتاب درسی فقط یک شیوهٔ حصر، یعنی حصر با *إِلَّا* آموزش داده شده است.
 ✓ «*إِلَّا*» در «اسلوب حصر» برای استثناء نمی‌آید؛ بلکه برای «اختصاص و حصر» است.
 در اسلوب حصر یافتن مستثنی و مستثنی منه از اهداف آموزشی و ارزشیابی نیست.
 دبیر می‌تواند مستثنی و مستثنی منه را در اسلوب حصر بیابد؛ ولی طرح سؤال امتحانی از آن جایز نیست.

هدف فقط ترجمهٔ صحیح عبارت است.

با جست‌وجو در قرآن مجید در می‌یابید که در آن، آیات بسیاری در اسلوب حصر آمده است.

✓ «حصر» یعنی اختصاص دادن چیزی به کسی یا موضوعی؛ مانند:

«ما فَازَ إِلَّا الصَّادِقُ» یعنی الف: «کسی جز راستگو موفق نشد.» یا ب: «تنها راستگو موفق شد.»
در این جمله موفقیت را به شخص راستگو منحصر کرده و از دروغگو سلب کرده ایم.
ضمناً هر دو ترجمه الف و ب را از دانش آموز درست می گیریم؛ اما بر ترجمه ب تأکید می کنیم
که زیباتر است؛ ولی در امتحانات اگر دانش آموز ترجمه الف را نوشت صحیح است؛ زیرا هر دو
درست اند.

حصر به معنای محصور کردن است. در زبان عربی، اسباب و الفاظی برای افاده معنای حصر
وجود دارد که به آنها ادوات حصر گفته می شود؛ مانند: إِمَّا و إِلَّا ؛ برای مثال، إِمَّا در «إِمَّا الأعمال
بالنِّيات» افاده حصر می کند.

✓ این اسلوب هنگامی است که پیش از «إِلَّا» جمله منفی آمده و مستثنی منه ذکر نشده باشد؛
مثال:

ما حَفِظَ الْقَصِيدَةَ إِلَّا كَاطِماً. ← تنها کاظم قصیده را حفظ کرد.
کسی جز کاظم قصیده را حفظ نکرد.
در جمله بالا «حفظ قصیده» تنها به کاظم اختصاص دارد و فقط در او حصر شده است.
✓ در اسلوب حصر می توانیم عبارت را به صورت مثبت و مؤکد نیز ترجمه کنیم.
ما شَاهَدْتُ فِي الْمَكْتَبَةِ إِلَّا كَاطِماً. ← در کتابخانه، تنها کاظم را دیدم.
در کتابخانه، کسی جز کاظم را ندیدم.

برای محصور کردن و به کار بردن اختصاص از اسلوب حصر استفاده می شود:
۱ تقدیم: یکی از روش های تأکید، مقدّم کردن جزئی از جمله مانند مفعول بر اجزای دیگر آن
است:

مفعول را که معمولاً بعد از فعل و فاعل می آید در ابتدای جمله می آوریم؛ مثال: ﴿إِنَّا كَ تَعْبُدُ﴾
فقط (تنها) تو را عبادت می کنیم.

تقدیم جار و مجرور: ﴿عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا﴾ فقط به خدا توکل کردیم.

۲ إِمَّا: به معنای «فقط»؛ مثال: إِمَّا يَتَذَكَّرُ أُولَ الْأَبَابِ. فقط خردمندانند که پند می پذیرند.

■ اِخْتَبِرْ نَفْسَكَ. تَرْجِمِ الْعِبَارَاتِ التَّالِيَةَ؛ ثُمَّ مَيِّزْ أُسْلُوبَ الْحَصْرِ مِنَ الْأُسْتِثْنَاءِ.

۱ ﴿وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ...﴾ الْأَنْعَام: ۳۲ أُسْلُوبَ الْحَصْرِ

و زندگی دنیا جز بازی و سرگرمی نیست.

ترجمه استاد مهدی فولادوند: و زندگی دنیا جز بازی و سرگرمی نیست.

ترجمه استاد الهی قمشه‌ای: و زندگی دنیا جز بازی و هوسرانی هیچ نیست.

ترجمه آیت الله مشکینی: و زندگی دنیوی جز بازیچه و سرگرمی نیست.

آیه کامل این است: ﴿وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ لَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾

۲ ﴿... لَا يَنبَأُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ﴾ يُونُس: ۸۷ أُسْلُوبَ الْحَصْرِ

جز قوم کافران از رحمت خدا ناامید نمی‌شوند.

آیه کامل این است: ﴿يَا بَنِي آدَمُ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُونُسَ وَ أَخِيهِ وَ لَا تَيَاسُّوا مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَنبَأُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ﴾

ترجمه استاد مهدی فولادوند: ای پسران من، بروید و از یوسف و برادرش جست‌وجو کنید و از رحمت خدا نومید مباشید؛ زیرا جز گروه کافران کسی از رحمت خدا نومید نمی‌شود.

ترجمه استاد بهاء‌الدین خرّمشاهی: ای فرزندان، بروید و در پی یوسف و برادرش بگردید و از رحمت الهی نومید مباشید؛ چرا که جز خدانشناسان کسی از رحمت الهی نومید نمی‌گردد.

۳ ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ * إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ﴾ العصر: ۲ و ۳ (الإنسان: مستثنی منه / الذين آمنوا: مستثنی)

بی‌گمان انسان در زیان است؛ مگر کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده و یکدیگر را به‌حق سفارش و به‌شکیبایی توصیه کرده‌اند.

۴ ﴿مَا طَالَعْتُ أَمْسٍ كُتُبِي إِلَّا كِتَابَ الْعَرَبِيَّةِ﴾

دیروز کتاب‌هایم به جز کتاب عربی را مطالعه نکردم.

در این جمله، مستثنی منه محذوف نیست؛ لذا آن را اسلوب حصر محسوب نمی‌کنیم. چنین عبارتی در قرآن و متون کهن رایج نیست؛ در محاورات جدید عربی کاربرد دارد. (کُتُبِي: مستثنی منه / کتاب: مستثنی)

۵. اِشْتَرَيْتُ أَنْوَاعَ الْفَاكِهَةِ إِلَّا أَنَانَسَ. (اسلوب استثنا) انواع میوه به جز آناناس را خریده‌ام.

أنواع الفاكهة: مستثنی منه / آناناس: مستثنی

۶. قَرَأْتُ الْكِتَابَ إِلَّا مَصَادِرَهُ. (اسلوب استثنا) آن کتاب را خواندم به جز منابع آن را.

الكتاب: مستثنی منه / مصادر: مستثنی

التَّمارين

■ التَّمْرِينُ الْأَوَّلُ: اِبْحَثْ عَنْ كَلِمَةٍ مُنَاسِبَةٍ لِلتَّوْضِيحَاتِ التَّالِيَةِ فِي مُعْجَمِ الدَّرْسِ.

۱. صَبِيٌّ قَبْلَ سِنِّ الْبُلُوغِ. کودکی (پسری) پیش از سنّ بلوغ: أليافع / الأمرء

۲. جَعَلَهُ حُرًّا وَأَخْرَجَهُ مِنَ الْعُبُودِيَّةِ. او را آزاد ساخت و از بردگی خارج کرد: أعتق

۳. أَرَجُلٌ أَوْ الْمَرْأَةُ الْكَبِيرَةُ فِي السَّنِّ. مرد یا زن بزرگسال: ألعجوز

۴. قِطْعَةٌ مِنْ قُمَاشٍ يُلبَسُ فَوْقَ الْمَلَأِسِ، كَالْعَبَاءَةِ.

تکّه‌ای از پارچه که روی جامه‌ها پوشیده می‌شود؛ مانند عبا: أَلرِّداء (بالپوش، روپوش)

۵. ثَمَرَةٌ قِشْرُهَا صُلْبٌ وَغَيْرُ صَالِحٍ لِلْأَكْلِ، يُكْسَرُ لِتَنَاوُلِهَا.

میوه‌ای که پوستش سفت و غیرقابل خوردن است و برای خوردنش شکسته می‌شود: أَلْجَوْز

■ التَّمْرِينُ الثَّانِي: اِقْرَأِ النَّصَّ التَّالِيَّ ؛ ثُمَّ عَيِّنْ تَرْجَمَةَ الْكَلِمَاتِ الْحُمْرَاءِ.

دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي مَسْجِدٍ. كَانَ فِي الْمَسْجِدِ جَمَاعَتَانِ. جَمَاعَةٌ يَتَفَقَّهُونَ، وَجَمَاعَةٌ يَدْعُونَ

اللَّهِ وَيسألونه. پیامبر خدا وارد مسجدی شد. دو گروه در مسجد بودند. گروهی «دانش فرا می‌گرفتند»

و گروهی به درگاه خدا دعا می‌کردند و از او «درخواست می‌کردند».

فَقَالَ: كِلَا الْجَمَاعَتَيْنِ إِلَى خَيْرٍ. أَمَّا هَؤُلَاءِ فَيَدْعُونَ اللَّهَ؛

پس [ایشان] فرمودند: «هر دو» گروه در راه خوبی هستند. اما اینها به درگاه خدا دعا می‌کنند؛

وَأَمَّا هَؤُلَاءِ فَيَتَعَلَّمُونَ وَيَتَفَقَّهُونَ الْجَاهِلَ. هَؤُلَاءِ أَفْضَلُ. بِالتَّعْلِيمِ أُرْسِلْتُ.

و اما اینان دانش فرا می‌گیرند و نادان را «دانا می‌کنند». اینان برترند. [من] برای یاد دادن

«برانگیخته شده‌ام».

ثُمَّ قَعَدَ مَعَهُمْ. سپس با آنها «نشست».

وَالْآنَ أَجِبْ عَمَّا يَلِي حَسَبَ النَّصِّ.

۱ لماذا جاءت كلمة «مَسْجِدٍ» في المَرَّةِ الأولى بِدَوْنِ أَلٍ وَفِي المَرَّةِ الثَّانِيَةِ مَعَ أَلٍ؟ زیرا کلمه مسجد بار اول ناشناس بود، یا به اصطلاح نکره بود و بار دوم، شناخته شده، یعنی به اصطلاح معرفه است.
۲ ما هُوَ نَوْعُ هَذِهِ الكَلِمَاتِ؟ التَّعْلِيمُ: مصدر (مصدر از باب تفعیل) الْجَاهِلُ: اسم فاعل الْأَفْضَلُ:

اسم تفضیل

۳ أَكْتُبُ نَوْعَ هَذَيْنِ الْفِعْلَيْنِ وَصَيَّغَتَهُمَا وَبَابَهُمَا.

يَتَفَقَّهُونَ: فعل مضارع/ جمع مذکر غائب/ مِنْ باب تَفْعُلُ أُرْسِلْتُ: فعل ماضٍ/ متکلم وحده/ من

باب إفعال

۴ أَغْرِبِ الْكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتَهَا خَطٌّ:

الله: مضافٌ إليه ومجرور الله: مفعول و منصوب خَيْرٌ: مجرور بحرف جرٍ

الْجَاهِلُ: مفعول ومنصوب أَفْضَلُ: خبر و مرفوع

۵ أَكْتُبُ مُتَرَادِفَ «جَلَسَ» وَ «بُعِثْتُ» وَ «أَحْسَنُ» فِي النَّصِّ. قَعَدَ/ أُرْسِلْتُ/ أَفْضَلُ

۶ أَكْتُبُ جَمْعَ التَّكْسِيرِ لِهَذِهِ الْأَسْمَاءِ: «رَسُولٌ» وَ «جَاهِلٌ» وَ «أَفْضَلُ» وَ «تَعْلِيمٌ»: رُسُلٌ، جُهَاِلٌ،

أَفَاضِلٌ، تَعَالِيمٌ

■ التَّمْرِينُ الثَّالِثُ: عَيِّنِ الْكَلِمَةَ الْغَرِيبَةَ فِي كُلِّ مَجْمُوعَةٍ مَعَ بَيَانِ السَّبَبِ.

۱ أَلْيَافُ □ الشَّابُّ □ الْأَمْرَدُ □ الْعَجُوزُ □ الْوَعَاءُ □ جوان کم سن/ جوان/ نوجوان/ پیر/ ظرف

۲ أَلرَّصِيدُ □ أَلرَّدَاءُ □ أَلْفُسْتَانُ □ أَلْقَمِیصُ □ أَلْسُرْوَالُ □ اعتبار مالی/ روپوش بلند/ پیراهن

زنانه/ پیراهن/ شلوار (فستان و سروال ریشه فارسی و قمیص ریشه یونانی دارند).

۳ أَلْأَفْرَاسُ □ أَلْقَصِيرُ □ أَلْکِلَابُ □ أَلذَّنَابُ □ أَلْأَسُودُ □ اسبها/ کوتاه/ سگها/ گرگها/ شیرها

۴ أَلْإِخْوَةُ □ أَلْأُمَهَاتُ □ أَلْأَجْدَادُ □ أَلْأَبَارُ □ أَلْأَخَوَاتُ □ برادران/ مادران/ نیاکان/ چاهها/

خواهران

توضیح اینکه امکان دارد دانش آموز کلمه آبار جمع پئر را با آباء جمع آب اشتباه بگیرد.

برخی دانش آموزان ضعیف، معنای کلمه «إِخْوَةُ» را چون نشانه «ة» دارد «خواهران» و کلمه

«أَخَوَاتُ» را چون با «أَخ» آغاز شده است، به اشتباه «برادران» معنا می کنند.

۵ أَلْقِشَرُ □ أَلْفَطُّ □ أَلْجِدْعُ □ أَلْعُصْنُ □ أَلتَّمَرُ □

پوست (پوست میوه و درخت) / تندخو / تنه / شاخه / میوه

۱. اَلْفُسْتُقُ □ اَلْجَوَزُ □ اَلنَّوْمُ ☒ اَلْعِنَبُ □ اَلتُّفَّاحُ □

پسته / گردو / خواب / انگور / سیب (ضمناً فستق و جوز ریشه فارسی دارند.) فستق: پسته و جوز:

گوز

■ اَلتَّمْرِیْنُ الرَّابِعُ: صَعِ الْمُتَرَادِفَاتِ وَ الْمُتَضَادَّاتِ فِي مَكَانِهَا الْمُنَاسِبِ.

غَلَا ≠ رَخَّصَ	اَلشَّرَاءُ ≠ اَلْبَيْعُ	اِتَّسَعَ ≠ ضَاقَ	اَعْطَى ≠ اَخَذَ
اَلشَّمَالُ ≠ اَلْيَمِیْنُ	قَدَرَ = اِسْتَطَاعَ	اَلذَّاءُ = اَلْمَرَضُ	اَلصَّبِيُّ = اَلْوَلَدُ
رَاحَ = ذَهَبَ	اَلْاَعْوَامُ = اَلْسِّنِیْنَ	اَلرَّوْحُ = اَلرَّحْمَةُ	صَارَ = اَصْبَحَ

■ اَلتَّمْرِیْنُ الْخَامِسُ:

أ. تَرْجِمِ الْاَفْعَالَ.

۱. تَقْتَرِحْنَ: پیشنهاد می‌دهید	رَجَاءً، اقْتَرِحْنَ: لطفاً پیشنهاد بدهید	۷. اِنْفَتَحَ: گشوده شد	لَمْ يَنْفَتَحِ: گشوده نشد
۲. تَبْتَعِدُ: دور می‌شوی	لَا تَبْتَعِدُ: دور نشو	۸. تَظَاهَرَا: وانمود کرد	لَا تَظَاهَرَا: وانمود نمی‌کنیم
۳. تُسِرُّ: می‌شتابی	أَسِرْ: بشتاب	۹. تَوَكَّلْ: توکل کرد	سَتَتَوَكَّلْ: توکل خواهیم کرد
۴. يَعْتَذِرُ: پوزش می‌خواهد	اَعْتَذِرْ: پوزش می‌خواهم	۱۰. عَلِّمْ: آموزش بده	عَلِّمْنِي: به من آموزش بده
۵. قَاتِلْ: جنگید	لَا يُقَاتِلْ: نباید بجنگد	۱۱. يَرْجِعْ: بر می‌گردد	لَنْ يَرْجِعَ: برنخواهد گشت
۶. اِسْتَهْلَكَ: مصرف کرد	مَا اِسْتَهْلَكْنَا: مصرف نکردیم	۱۲. يَنْجَحْ: موفق می‌شود	لَيَنْجَحْ: باید موفق شود

مهم‌ترین بخش آموزش درس عربی همین آموزش فعل است. هرچه بیشتر دیر در این بخش فعالیت داشته باشد، اثربخش‌تر خواهد بود. اگر دانش‌آموز فعل و ضمیر را خوب یاد بگیرد؛ یادگیری زبان عربی برایش بسیار آسان خواهد شد؛ زیرا بقیه موارد، واژگان است که باید بیاموزد.

ب. تَرْجِمِ الْأَسْمَاءِ.

۱. كَبُرَ: بزرگ شد	الْأَكْبَرُ: بزرگ‌تران (جمع أَكْبَر)	۷. اِخْتَفَلَ: جشن گرفت	الْإِحْتِفَالَات: جشن‌ها
۲. نَدِمَ: پشیمان شد	النَّادِمُونَ: پشیمان‌ها	۸. اِسْتَمَعَ: گوش فرا داد	الْمُسْتَمِعِينَ: شنوندگان
۳. عَمِلَ: کار کرد	الْمُعْمَل: کارگاه، محل کار	۹. عَفَرَ: آمرزید	الْعَفَار: بسیار آمرزنده
۴. نَصَرَ: یاری کرد	الْمُنْصُورَات: یاری شدگان (مؤنث)	۱۰. لَعِبَ: بازی کرد	الْمَلَاعِب: مکان‌های بازی
۵. شَجَعَ: تشویق کرد	الْمُشَجِّعَةُ: بانوی تشویق کننده	۱۱. صَغَرَ: کوچک شد	الصَّغْرَى: کوچک‌تر، کوچک‌ترین
۶. عَيَّنَ: مشخص کرد	الْمُعَيَّن: مشخص شده	۱۲. دَرَسَ: درس داد	الْتَّدْرِيس: درس دادن

در هر دو تمرین الف و ب کلمه بیرون از جمله است؛ ظاهراً خلاف اهداف کتاب درسی است؛ اما برای هر کلمه یک نمونه وجود دارد؛ لذا دانش‌آموز در ترجمه به مشکل برنمی‌خورد. این شیوه از طراح سؤال موجب علاقه‌مندی دانش‌آموز می‌شود. به یاد داشته باشیم که یکی از اهداف مهم امتحانات تثبیت یادگیری و ادامه آن است. تمرین برای این است که دانش‌آموز یاد بگیرد.

در ارزشیابی نوین گفته می‌شود: ارزشیابی ادامه و مکمل آموزش است.

بسیار دیده شده است که به‌ویژه در کتاب‌های کار به بهانه کنکور سؤالات غیراستاندارد و غیرمنطقی طرح می‌شود؛ لذا نباید سؤال کنکور را هدف قرار داد. دبیری که بخواهد با سبک کنکور در کلاس آزمون به‌عمل آورد نتیجه‌اش ایجاد انزجار و نفرت در دانش‌آموز و افت تحصیلی است. وقت کلاس (مهر تا پایان اسفند) برای تدریس این کتاب است نه برای آشنایی با سؤالات کنکور.

الدَّرْسُ الرَّابِعُ

﴿هَذَا خَلَقَ اللَّهُ فَأَرْوِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ...﴾
 این آفرینش خداست. به من نشان دهید کسانی که غیر از اویند، چه آفریده‌اند؟
 لقمان: ۱۱

کامل آیه این است: ﴿هَذَا خَلَقَ اللَّهُ فَأَرْوِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾
 ترجمه استاد مهدی فولادوند: این، خلق خداست. [اینک] به من نشان دهید کسانی که غیر از اویند چه آفریده‌اند؟ [هیچ] بلکه ستمگران در گمراهی آشکارند.
 ترجمه آیت الله مکارم شیرازی: این آفرینش خداست؛ اما به من نشان دهید معبودانی غیر از چه چیز را آفریده‌اند؟! ولی ظالمان در گمراهی آشکارند.
 ترجمه استاد آیتی: این آفرینش خداست. پس به من بنمایانید آنها که غیر او هستند چه آفریده‌اند؟ بلکه ظالمان در گمراهی آشکاری هستند.
 ترجمه استاد بهاء‌الدین خرمشاهی: این آفرینش خداست، پس به من نشان دهید کسانی که [مدعی و] در برابر او هستند چه چیزی آفریده‌اند؟ آری ستمکاران [مشرك] در گمراهی آشکارند.
 ترجمه استاد ابوالفضل بهرامپور: این آفرینش خداست. [اینک] به من نشان دهید آنها که غیر اویند چه آفریده‌اند؟ [هیچ] بلکه ستمگران در گمراهی آشکارند.

روش تدریس درس چهارم

اهداف درس

- ۱ با یک متن درباره محیط زیست آشنا شود و آن را درست قرائت و ترجمه کند.
- ۲ معنای کلمات جدید این درس را در جمله و با توجه به قرائن عربی به فارسی ذکر کند.
- ۳ دو نوع مفعول مطلق (تأکیدی و نوعی) را در جملات زبان عربی تشخیص دهد.
- ۴ جمله‌های دارای مفعول مطلق را درست معنا کند.
- ۵ آموخته‌های سال‌های گذشته مرتبط با بخش قواعد و واژگان همین درس را به یاد بیاورد.
- ۶ پیام متن درس را درست درک و بیان کند.

نِظَامُ الطَّبِيعَةِ

ما أَجَمَلَ الطَّبِيعَةَ تَوَازُنًا! خَلَقَ اللَّهُ لَهَا نِظَامًا يَحْكُمُ جَمِيعَ الْمَوْجُودَاتِ مِنْ نَبَاتٍ وَحَيَوَانٍ وَكَائِنَاتٍ أُخْرَى يَعْيشُ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ؛ فَيَتَحَقَّقُ التَّوَازُنُ وَالِاسْتِقْرَارُ فِيهَا.

تعادل طبیعت چه زیباست! خداوند نظمى برایش آفریده است که بر همه باشندگان (موجودات) از گیاه و جانور و موجودات دیگر که از یکدیگر تغذیه می‌کنند، فرمان می‌راند؛ در نتیجه تعادل و آرامش (ثبات) در آن تحقق می‌یابد.

عاش علی: تغذیه کرد، [با چیزی] زندگی‌اش را سپری کرد.

کلمه «نِظَام» چند معنا دارد؛ بهترین آن در این عبارت «نظم» است. نظم مصدر از «نَظَمَ» است: نَظَمَ، يَنْظِمُ، نَظْمًا وَ نِظَامًا.^۱

اگر دبیر بخواهد وزن «ما أَفْعَلَ» را به عنوان اسلوب تعجب در کلاس درس بدهد، اشکالی ندارد، به شرط اینکه وارد جزئیات نشود. در هر شش کتاب عربی متوسطه اول و دوم دو کلمه از اسلوب تعجب آمده است؛ لذا گسترش مبحث تعجب هیچ ضرورتی ندارد. کلمه دوم «ما أَظْلَمَ» است که چند سطر بعد می‌آید.

وَأَيُّ حَلَلٍ فِي نِظَامِهَا يُؤَدِّي إِلَى تَخْرِيبِهَا وَمَوْتٍ مَنْ فِيهَا. وَمِنْ مُهَدِّدَاتِ نِظَامِ الطَّبِيعَةِ: و هرگونه ناهماهنگی (شکافی، نقصی) در نظم آن به ویران‌سازی‌اش و مرگ هرکس در آن است منجر می‌شود و از جمله تهدیدکنندگان نظم طبیعت [اینها هستند]:

■ «تَلَوْتُ الْهَوَاءَ الَّذِي يُسَبِّبُ أَمْطَارًا حَمَضِيَّةً».

آلودگی هوا که موجب باران‌های اسیدی می‌شود.

در اینجا می‌توانیم به کلمه «لوث» در فارسی اشاره کنیم که ریشه همین واژه تَلَوْتُ در عربی

است؛ مانند: لوث وجود دشمن

■ وَ «الْإِكْتَارُ فِي اسْتِخْدَامِ الْمُبِيدَاتِ الزَّرَاعِيَّةِ وَالْأَسْمَدَةِ الْكِيمَاوِيَّةِ».

۱- نظام جمع آن نَظْمٌ: نخ که با آن دانه‌های مروارید و مانند آن را به رشته کشند.

نِظَامُ جِ نَظْمٌ و انْظِمَةٌ و اُنَظِيمٌ: روش و شیوه کار؛ «ما زالَ عَلَى نِظَامٍ وَاحِدٍ»: همچنان بر یک روش و ترتیب است، نظم و ترتیب، اسلوب و سازمان، روش و سیستم؛ «النَّظَامُ الاقتصادي الحزبي»: سیستم اقتصاد آزاد، «النَّظَامُ الديمقراطي»: نظام دموکراسی.

نِظَامُ مِنَ الرَّمْلِ: آنچه از ماسه و رمل که سخت شده باشد.

نِظَامُ مِنَ الْجَرَادِ وَ التَّحُلُّ وَ نَحْوُهَا: صف ملخ و نخل و مانند آنها؛ «نِظَامُ الْأَمْرِ»: قوام امر.

و زیاده روی در به کارگیری حشره کش های کشاورزی و کودهای شیمیایی.^۱
 ■ و «إِيجَادُ النُّفَايَاتِ الصَّنَاعِيَّةِ وَالْمَنْزِلِيَّةِ».

و ایجاد پسماندهای (زباله های) صنعتی و خانگی.

فَيَتِمُّ التَّوَازُنُ فِي الطَّبِيعَةِ مِنْ خِلَالِ وُجُودِ رَوَابِطٍ مُتَدَاخِلَةٍ بَيْنَ الْكَائِنَاتِ الْحَيَّةِ وَبَيْنَتِهَا تَدَاخُلًا كَامِلًا؛ وَلَكِنْ مَا أَظْلَمَ الْإِنْسَانَ لِلطَّبِيعَةِ فِي نَشَاطَاتِهِ الَّتِي تُؤَدِّي إِلَى اخْتِلَالِ هَذَا التَّوَازُنِ!

تعادل در طبیعت از راه وجود روابط کاملاً در هم تنیده میان موجودات زنده و محیط آنها انجام می شود؛ ولی انسان در فعالیت هایش که منجر به بهم خوردن (اختلال) این تعادل می شود، چقدر نسبت به طبیعت ستمگر است!

پرسش: نقش کلمه «تَدَاخُلًا» چیست؟ پاسخ: مفعول مطلق برای «مُتَدَاخِلَةً» است.

از آنجا که معمولاً مفعول مطلق از فعل می آید؛ لذا چنین سؤالی ایجاد می شود.

وَالْآنَ لِنَقْرَأْ هَذِهِ الْقِصَّةَ قِرَاءَةً دَقِيقَةً لِكَيْ نَطَّلِعَ عَلَى أَفْعَالِ الْإِنْسَانِ الْمُخَرَّبَةِ لِلْبِئَةِ:

و اینک باید این داستان را با دقت بخوانیم تا از کارهای ویرانگر انسان نسبت به محیط زیست آگاه (مطلع) شویم.

يُحْكِي أَنَّ مُزَارِعًا كَانَتْ لَهُ مَزْرَعَةٌ كَبِيرَةٌ فِيهَا خَضِرَاوَاتٌ وَأَشْجَارٌ كَثِيرَةٌ. وَكَانَ يُرَبِّي فِي مَزْرَعَتِهِ أَنْوَاعَ الطُّيُورِ، ذَاتَ يَوْمٍ لَاحَظَ الْمُزَارِعُ أَنَّ عَدَدَ أَفْرَاحِ الطُّيُورِ يَنْقُصُ تَدْرِيجِيًّا.

حکایت می شود که کشاورزی کشتزار بزرگی داشت که در آن سبزیجات و درختان بسیاری بود و در کشتزارش گونه های پرندگان پرورش می داد، یک روز کشاورز ملاحظه کرد که شمار (تعداد) پرندگان، اندک اندک (به تدریج) کم می شود. (رو به کاهش است).

اشکالی ندارد دیر به مجهول بودن فعل «يُحْكِي» اشاره کند و بگوید که مجهول «يُحْكِي» است؛ اما از آنجا که این فعل معتل است و از اهداف آموزشی کتاب نیست؛ لذا نباید این بحث گسترش یابد و مستقیم در امتحان از آن سؤال طراحی کرد. / معمولاً واژه «خَضِرَاوَات» در محاورات عربی «خَضِرَوَات» گفته می شود.

اشاره گذرا به «رَبِّي، يُرَبِّي، تَرْبِيَّة» بدون اشکال است؛ اما مانند فعل «يُحْكِي» از اهداف

۱- ریشه واژه کیمیا از زبان های باستانی است، و احتمالاً خاستگاه آن ایران، بین النهرین، هند یا یونان است.

نام دانش شیمی در همه زبان ها برگرفته از «کیمیا» است. دانش کیمیا از ایران برآمد و به وسیله عرب ها به اروپا نیز راه یافت. خود واژه شیمی در فارسی هم فرانسوی شده واژه کیمیاست.

آموزشی نیست؛ لذا نباید گسترش یابد. بسیاری از دانش‌آموزان در ترجمه «كَانَ لَ» دچار اشکال می‌شوند؛ بنابراین، شایسته است دبیر به این مطلب اشاره کافی داشته باشد.

بَدَأَ الْمَزَارِعُ يُفَكِّرُ فِي سَبَبِ ذَلِكَ وَيُرَاقِبُ الْمَرْعَةَ لَيْلاً وَنَهَاراً؛ فَلَا حَظَّ أَنْ عَدَدًا مِنَ الْبُومَاتِ تَسْكُنُ قُرْبَ الْمَرْعَةِ، فَتَهْجُمُ عَلَى الْأَفْرَاحِ وَتَأْكُلُهَا. فَقَرَّرَ الْمَزَارِعُ التَّخَلُّصَ مِنْهَا، وَ هَكَذَا فَعَلَ.

کشاورز شروع کرد به فکر کردن در مورد دلیل این [موضوع] و از کشتزار شب و روز مراقبت می‌کرد؛ و ملاحظه کرد که شماری (تعدادی) از جغدها نزدیک کشتزار زندگی می‌کنند و به جوجه‌ها حمله می‌کنند و آنها را می‌خورند. کشاورز تصمیم گرفت که از آنها رها شود. (خلاص شود) و این گونه انجام داد. (همین کار را کرد).

وَبَعْدَ شُهُورٍ شَاهَدَ الْمَزَارِعُ أَنَّ الْخَضِرَاوَاتِ بِالْمَرْعَةِ تَتَعَرَّضُ لِلْأَكْلِ وَ التَّلَفِ؛ وَلَمَّا رَاقَبَ الْأَمْرَ مُرَاقَبَةً شَدِيدَةً، لَاحَظَ أَنَّ مَجْمُوعَةً كَبِيرَةً مِنْ فِئْرَانِ الْحَقْلِ تَهْجُمُ عَلَى الْخَضِرَاوَاتِ وَتَأْكُلُهَا.

و پس از چند ماه کشاورز دید که سبزیجات در کشتزار، دستخوش (در معرض) خوردن و از بین رفتن قرار می‌گیرند و هنگامی که به شدت مراقب موضوع بود، ملاحظه کرد که مجموعه بزرگی از موش‌های دشت به سبزیجات حمله می‌کنند و آنها را می‌خورند.

اشکالی ندارد که دبیر به مرجع ضمیر «ها» در «تَأْكُلُهَا» اشاره کند و بگوید با جمع غیر انسان برخورد مفرد مؤنث شده است؛ ولی در ترجمه به فارسی ضمیر «ها» را به جای «او» یا «ش» به صورت «آنها» یا «شان» ترجمه می‌کنیم. این توضیح برای فهم بهتر است و مستقیماً نباید سؤالی از آن طرح شود. دانش‌آموز اگر این قاعده را نداند در ترجمه به اشکال برمی‌خورد؛ لذا توضیح این مورد اشکالی ندارد.

أَخَذَ الْمَزَارِعُ يُفَكِّرُ: «لِمَاذَا اِزْدَادَ عَدَدُ فِئْرَانِ الْحَقْلِ اِزْدِياداً كَبِيراً»؟!

کشاورز شروع به اندیشیدن کرد: چرا شمار (تعداد) موش‌های دشت بسیار افزایش یافته است؟ این نخستین بار است که دانش‌آموز با معنای چهارم فعل «أَخَذَ» آشنا می‌شود؛ بنابراین اشاره به معنای «شروع کرد» و دادن تمرینات اضافی کاری پسندیده است.

فَذَهَبَ إِلَى خَبِيرِ الزَّرَاعَةِ وَاسْتَشَارَهُ. فَقَالَ لَهُ الْخَبِيرُ:

پس نزد کارشناس کشاورزی رفت و از او مشورت خواست و کارشناس به او گفت:

«كَيْفَ يَكُونُ ذَلِكَ، وَهَنَّاكَ بُومَاتٌ كَثِيرَةٌ فِي مِثْقَلِكُمْ»؟!

چگونه این امکان دارد؟ در حالی که جغدهای بسیاری در منطقه شما وجود دارند؟!

ترجمه این جمله برای دانش آموز سخت است. «كَيْفَ يَكُونُ ذَلِكَ» به صورت کلمه کلمه می شود: «آن چگونه است؟» باید به دانش آموز تذکر دهیم که کلمه «ذلك» بسیاری اوقات «این» ترجمه می شود. مثلاً کسی چیزی می گوید و شنونده در پاسخ می گوید: «أنا أعرف ذلك.» یعنی «من این را می دانم.» همچنین کلمه «هناك» نیز توضیح لازم دارد. باید به دانش آموز گفت «هناك» دو معنا دارد: یکی «آنجا» و دومی «وجود دارد». در حقیقت «هناك» گزته برداری از کلمه انگلیسی «There is» و «There are» است. کلمه there به معنای «آنجا» است.

قَالَ لَهُ الْمَزَارِعُ: «إِنِّي تَخَلَّصْتُ مِنَ الْبُومَاتِ بِقَتْلِ الْكَثِيرِ مِنْهَا».

کشاورز به او گفت: من بی گمان از جغدها با کشتن بسیاری از آنها خلاص شدم.

(کشاورز به او گفت: من بی گمان با کشتن بسیاری از جغدها از آنها خلاص شدم).

قَالَ الْخَبِيرُ: «يَا لَهُ مِنْ عَمَلٍ مُخَرَّبٍ لِلطَّبِيعَةِ! إِنَّكَ تَعَدَّيْتَ عَلَى نِظَامِ الطَّبِيعَةِ تَعْدِي الظَّالِمِينَ، فَالْبُومَاتُ كَانَتْ تَتَعَدَّى عَلَى فِئْرَانِ الْحَقْلِ إِضَافَةً إِلَى الْأَفْرَاحِ».

کارشناس گفت: چه کار ویرانگری نسبت به طبیعت! بی گمان تو ستمگرانه به نظم طبیعت دست درازی کردی؛ زیرا جغدها افزون بر (علاوه بر) جوجه ها از موش های دشت نیز تغذیه می کردند.

می توانیم به اسلوب تعجب «يَا لَهُ مِنْ ...!» اشاره کنیم و مثال های بیشتری بیاوریم، مثال:

يَا لَهُ مِنْ يَوْمٍ جَمِيلٍ! يَا لَهُ مِنْ عَالَمٍ رَائِعٍ! يَا لَهُ مِنْ أُمٍّ حَنُونٍ! يَا لَهُ مِنْ لَيْلَةٍ مَثَالِيَةٍ!
وَبَعْدَ التَّخْلُصِ مِنْ أَكْثَرِ الْبُومَاتِ أَزْدَادَ عَدَدِ فِئْرَانِ الْحَقْلِ. كَانَ الْوَاجِبُ عَلَيْكَ تَصْحِيحَ هَذَا الْخَطَأِ
بِالْحِفَاطِ عَلَى طُيُورِكَ لَا بِقَتْلِ الْبُومَاتِ؛ فَإِنْ اسْتَمَرَّتِ الْحَالَةُ هَكَذَا، فَسَتُشَاهِدُ مَشَاكِلَ جَدِيدَةً فِي الْبَيْتَةِ
الَّتِي تَعِيشُ فِيهَا مُشَاهَدَةً مُؤْلَمَةً».

و پس از رها شدن (خلاص شدن) از بیشتر جغدها شمار (تعداد) موش های دشت افزایش یافت.
بر تو واجب بود که این خطا را با مراقبت از جوجه های - نه با کشتن جغدها - تصحیح می کردی؛
زیرا اگر [این] حالت این چنین ادامه یابد، مشکلات تازه ای در محیط زیستی که در آن زندگی می کنی
به گونه ای دردناک مشاهده خواهی کرد.

به ترجمه فعل ماضی «اسْتَمَرَّ» در «فَإِنْ اسْتَمَرَّتِ» اشاره می کنیم که به صورت مضارع در فارسی آمده است.

توجه دانش آموز را به نحوه ترجمه «مُشَاهَدَةً مُؤْلَمَةً» و نوع آن ارجاع می دهیم.

وَهَكَذَا قَرَّرَ الْمُزَارِعُ الْحِفَاطَ عَلَى الْأَفْرَاحِ وَالسَّمَاحِ لِلْبُومَاتِ بِدُخُولِ مَزْعَتِهِ. فَازْدَادَ عَدْدُهَا مَرَّةً أُخْرَى، وَأَكَلَتْ فِئْرَانِ الْحَقْلِ، وَعَادَتِ الْبَيْئَةُ إِلَى حَالَتِهَا الطَّبِيعِيَّةِ.

و این چنین کشاورز تصمیم گرفت که از جوجه‌ها مراقبت کند و به جغدها اجازه دهد وارد مزرعه شوند. در نتیجه بار دیگر شمار آنها افزایش یافت و موش‌های دشت را خوردند و محیط زیست به حالت طبیعی‌اش بازگشت.

الْمُعْجَم

اُرُونِي : نشانم دهید؛ به من نشان دهید «أروا + نون وقایه + ی»

أَرَى: نشان داد. مضارع: يُرِي / مصدر: إِراءَة؟ امر: أَرِ. فعل «أَرِنِي» در عامیانه عراق «راوینی» و در سعودی «وَرِنِي» و در سوریه «فَرَجِنِي» یا «ورجینی» گفته می‌شود. نباید این فعل را با تغییرات در امتحان طرح کرد؛ زیرا مهموز و معتل است.

الِاسْتِقْرَار : آرامش و ثبات

إِسْتَقَرَّ: اسْتَقَرَّاراً [قَرَّ] بالمكان: در آن مکان ماندگار شد، اقامت کرد.

إِطْلَعَ : آگاهی یافت «مضارع: يَطْلُعُ»

در اصل إِطْلَعَ بر وزن اِفْتَعَلَ بوده که تغییر کرده است: (اِطْلَعَ ← اِطْطَلَعَ ← اِطْلَعَ)

الْأَفْرَاح : جوجه‌ها «مفرد: الْفَرْخُ» = الْفِرَاح

فَرْخ: ج فِرَاح و أَفْرَاح و أَفْرُخ و أَفْرَحَة و فِرْخَان و فُرُوخ: جوجه پرنده، هر کوچکی از گیاه یا حیوان، مرد خوار و ناتوان که از هر جا رانده شده است. فَرْخٌ مِنَ الشَّجَرِ: جوانه‌های درخت؛ «فَرْخُ الرَّأْسِ»: مغز سر.

الْبَيْئَةُ : محیط زیست

بَيْئَةُ: ج بِيئات [بوا]: محیط؛ «الْإِنْسَانُ ابْنُ بَيْئَتِهِ»: انسان فرزند محیط خود است؛ «الْبَيْئَةُ الاجْتِمَاعِيَّةُ»: محیط اجتماعی، جامعه مردم، حالت؛ «إِنَّهُ حَسَنُ الْبَيْئَةِ»: او در حالت خوشی است.

تَكَيْفَ مَعَ الْبَيْئَةِ: سازگاری با محیط، هم‌رنگ محیط شدن، انطباق با محیط تَلَوُّتُ الْبَيْئَةِ: آلودگی

محیط زیست

تَهَايُو مَعَ الْبَيْئَةِ: سازگار شدن با محیط، هم‌رنگ محیط شدن، منطبق شدن با خارج، تطابق با خارج (محیط)، به شکل محیط درآمدن

حِمايَةُ البيئَةِ: حمایت از محیط زیست، طرفداری از محیط زیست.

تَعَرَّضَ : در معرض قرار گرفت.

تَعَرَّضَ لِلْخَطَرِ: دستخوش خطر قرار گرفت، در معرض خطر قرار گرفت، به مخاطره افتاد، به خطر

افتاد

تَعَرَّضَ لِعَاقِبِی جَسیم: به یک مانع بزرگ برخورد کرد.

تَعَرَّضَ لِمَحاوِلَةِ الاغتيال: مورد سوء قصد قرار گرفت، در معرض سوء قصد قرار گرفت.

اَلتَّلَوُّثُ : آلودگی؛ تَلَوَّثَ ثَوْبُهُ بِالطَّيْنِ: جامه‌اش گل آلود شد.

اَلْحَقْلُ : کشتزار «جمع: اَلْحُقُول»

حَقْلٌ: ج حُقُول: کشتزار تا زمانی که سر سبز باشد، سرزمین حاصلخیز که در آن کشت کنند.

حَقْلٌ مِنْ صَفْحَةِ الْكِتَابِ: پاورقی یا شرح در حاشیه کتاب؛ «حَقْلُ الرِّیْتِ» یا «حَقْلُ النَّفْطِ»: چاه

زیرزمینی نفت یا منطقه‌ای از زمین که در آن نفت اکتشاف شود؛ «حُقُولُ التَّجَارِبِ»: جایگاه‌های

آزمایش؛ «حُقُولُ البترول»: منابع زیر زمینی نفت

اَلْحَمْضِيَّةُ : اسیدی حَمَضٌ: ج حُمُوض: گیاه شور و تلخ، اسید ؛ «اَلْحَمَضُ النَّثْرِيكُ»: اسید نیتریک

اَلْخَضِرَاوَاتُ : سبزیجات در تداول عامه «خَضِرَوَات» گفته می‌شود.

رَبِّيَ : پرورش داد (مضارع: يُرَبِّي)

مصدر آن تربیه است. برخی در املاي کلماتی مانند: تربیت، تسلیت و تعزیت دچار اشکال

می‌شوند و تصوّر می‌کنند مشدّد هستند. تذکّر این مطلب خوب است. در کلماتی مانند: تزکیه و

تصفیه نیز این اشکال وجود دارد. از آنجا که دانش‌آموزان، عربی می‌خوانند تا در درس ادبیات به

آنها کمک کنند، بازگو کردن چنین اطلاعاتی برای آنان سودمند است.

اَلسَّمَاْحُ لـ : اجازه دادن به (سَمَحَ -)

سماح: اجازه دادن، جایز شمردن، مباح کردن، مجاز کردن، بخشیدن، عفو کردن، درگذشتن

اَلْفِئْرَانِ : موش‌ها «واحد آن: اَلْفَأْرَةُ»

فَأْرٌ: ج فِئْرَان و فِئْرَةٌ [فَأْر]، للمذکر و المؤنث: موش، این کلمه در مذکر و مؤنث کاربرد یکسان دارد.

قَرَّرَ : تصمیم گرفت

قَرَّرَ: تصویب کرد، رأی داد، درصدد برآمد، تصمیم گرفت، مصمّم شد، مقرّر کرد

قَرَرًا تَقَرِّيراً [قَرَر] هُ فِي الْمَكَانِ أَوْ عَلَى الْعَمَلِ: او را در کار و مکان خود تثبیت کرد، قَرَرَهُ بِالْأَمْرِ: او را به آن امر وادار به اعتراف کرد.

قَرَرَهُ عَلَى الْحَقِّ: او را به پیروی از حق واداشت. قَرَرَ بِالْإِجْمَاعِ: با اجماع آرا تصویب کرد. قَرَرَ إِنْهَاءَ: تصمیم به پایان دادن به ... گرفت.

مُؤْلِمٌ : دردآور آلم، يُؤْلِمُ، إِيْلَامًا. اسم فاعِلِ آن «مُؤْلِم» است. آَلَمَهُ: او را به درد آورد. هُنَاكَ : آنجا، وجود دارد

«هناک» به معنای «وجود دارد» گزیده برداری از زبان انگلیسی است. (There is). و (There are). کلمه (There) به معنای «آنجا» است. «هناک» در متون کهن عربی چنین کاربردی ندارد.

لَمْ تَكُنْ هُنَاكَ إِصَابَاتٌ: تلفاتی در بر نداشت، بدون تلفات بود.

هَنَاكَ سَبَبٌ لِلْقَلَقِ عَلَيَّ: این نگرانی هست که ، بیم آن می رود که ...

هَنَاكَ شُعُورٌ قَوِيٌّ بِأَنَّ: این احساس قوی وجود دارد که ... ، قویاً احساس می شود که ...

يَا لَهُ مِنْ عَمَلٍ مُخَرَّبٍ! : چه کار ویرانگری!

اسلوب تعجب است. می توان در کلاس به این اسلوب اشاره کرد و مثال بیشتر آورد؛ مانند:

يَا لَهُ مِنْ وَلَدٍ مُؤَدَّبٍ! یا آها مِنْ بِنْتٍ مُؤَدَّبَةٍ!

حَوْلَ النَّصِّ

أ) عَيْنِ الصَّحِيحِ وَالْخَطَأِ حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ.

۱) الرُّوَاطُ الْمُتَدَاخِلَةُ بَيْنَ الْكَائِنَاتِ الْحَيَّةِ وَبَيْنَتِهَا تُؤَدِّي إِلَى اخْتِلَالِ التَّوَازُنِ فِي الطَّبِيعَةِ. x

روابط در هم تنیده میان موجودات زنده و محیط آنها منجر به برهم خوردن تعادل در طبیعت می شود.

۲) كَانَ الْفَلَّاحُ يَمْلِكُ مَزْرَعَةً فِي شَمَالِ إِيرَانَ يَزْرَعُ فِيهَا الرُّزَّ. x

کشاورز، مالک کشتزاری در شمال ایران بود که در آن برنج می کاشت.

۳) ظَنَّ الْمُزَارِعُ أَنَّ الْبُومَاتِ هِيَ الَّتِي تَأْكُلُ أَفْرَاحَ الطُّيُورِ. ✓

کشاورز گمان کرد که این جغدها هستند که جوجه های پرندگان را می خورند.

۴) الْزَّرَاعُ لَمْ يَسْمَحْ لِلتَّعَالِبِ بِالْدُّخُولِ إِلَى مَزْرَعَتِهِ. x

کشاورز به روباه ها اجازه ورود به کشتزارش را نداد.

۵ كَانَ الْمَزَارِعُ يُرَبِّي الطُّيُورَ وَالْبُومَاتِ فِي مَزْرَعَتِهِ. ✕

کشاورز در کشتزارش پرنده و جغد پرورش می داد.

۱ فِي النِّهَايَةِ حَافِظَ الْمَزَارِعِ عَلَى الطُّيُورِ وَأَفْرَاحِهَا. ✓

در پایان، کشاورز مراقب پرنده ها و جوجه هایشان شد.

۷ تُعَدُّ النُّفَايَاتُ الصَّنَاعِيَّةُ تَهْدِيداً لِنِظَامِ الطَّبِيعَةِ. ✓

پسماندهای صنعتی تهدیدی برای نظم (نظام) طبیعت به شمار می رود.

(ب) اِنْتِخِبِ الْكَلِمَةَ الصَّحِيحَةَ لِلْفَرَاغِ.

۱ بَعْدَ (سَنَيْنَ □ شُهُورٍ □) شَاهَدَ الْمَزَارِعُ أَنَّ الْخَضِرَاتِ بِالْمَزْرَعَةِ تَعْرِضُ لِلْأَكْلِ وَالتَّلَفِ.

کشاورز پس از چند ماه، دید که سبزیجات کشتزار در معرض خوردن و تلف شدن قرار می گیرد.

۲ كَانَتْ مَجْمُوعَةٌ كَبِيرَةٌ مِّنَ (التَّعَالِبِ □ الْفِرَانِ □) تَهْجُمُ عَلَى الْخَضِرَاتِ وَ تَأْكُلُهَا.

گروه بزرگی از موش ها به سبزیجات حمله می کردند و آنها را می خوردند. (در اینجا می توان به

مرجع ضمیر «ها» اشاره کرد که در زبان عربی با «جمع غیر انسان» برخورد «مفرد مؤنث» می شود).

۳ عَيْشُ الْحَيَوَانَاتِ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ يُحَقِّقُ إِيجَادَ (النُّفَايَةِ □ التَّوَارُنِ □) فِي الطَّبِيعَةِ.

زندگی جانداران از یکدیگر (تغذیه جانوران از همدیگر) تعادل طبیعت را محقق می سازد.

۴ أَيُّ حَلَلٍ فِي نِظَامِ الطَّبِيعَةِ يُؤَدِّي إِلَى تَخْرِيْبِهَا وَ (مَوْتِ □ حَيَاةِ □) مَنْ فِيهَا.

هرگونه آسیبی در نظم (نظام) طبیعت، به ویران سازی آن و مرگ هرکه در آن است منجر می شود.

۵ إِيجَادُ النُّفَايَاتِ الصَّنَاعِيَّةِ وَالْمَنْزِلِيَّةِ (يُهْدَدُ □ لَا يُهْدَدُ □) نِظَامِ الطَّبِيعَةِ.

ایجاد پسماندهای صنعتی و خانگی، نظم (نظام) طبیعت را تهدید می کند.

۱ تَدَخُّلُ الْإِنْسَانِ فِي أُمُورِ الطَّبِيعَةِ يُؤَدِّي إِلَى (تَنْظِيمِ □ اِخْتِلَالِ □) تَوَازُنِهَا.

دخالت انسان در امور طبیعت، به برهم خوردن تعادل آن منجر می شود.

۷ هَدَدَ الْمَزَارِعُ الطَّبِيعَةَ فِي مَزْرَعَتِهِ بِـ (حِفْظِ □ قَتْلِ □) بُومَاتِهَا.

کشاورز، طبیعت را در کشتزارش با کشتن جغدهای آن تهدید کرد.

إِعْلَمُوا

الْمَفْعُولُ الْمُطْلَقُ

از دانش آموزی می‌خواهیم این متن را با صدای رسا در کلاس بخواند.

به ترجمه چهار جمله زیر دقت کنید.

۱. اِسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ. از خدا آمرزش خواستم.

۲. اِسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ اِسْتِغْفَارًا. از خدا بی‌گمان آمرزش خواستم.

۳. اِسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ اِسْتِغْفَارًا صَادِقًا. از خدا صادقانه آمرزش خواستم.

۴. اِسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ اِسْتِغْفَارَ الصَّالِحِينَ. از خدا مانند درستکاران (شایستگان) آمرزش خواستم.

سپس از او این چند سؤال را می‌پرسیم؛ یا اینکه اجازه می‌دهیم همان دانش آموز متن قواعد را

قرائت کند و از جمع کلاس پاسخ را جویا می‌شویم.

✓ چه رابطه‌ای میان دو کلمه «اِسْتَغْفَرْتُ» و «اِسْتِغْفَار» در جملات بالاست؟

✓ مصدر «اِسْتِغْفَار» در جمله دوم، سوم و چهارم چه مفهومی را به جمله‌ها افزوده است؟

✓ نقش کلمه «اِسْتِغْفَار» در جملات دوم، سوم و چهارم «مفعول مطلق» است.

اِصْبِرُوا عَلَى الْمَشَاكِلِ صَبْرًا.



مفعول مطلق تأکیدی

ترجمه جمله بالا را از دانش آموز می‌پرسیم.

✓ این مصدر در جمله دوم بر انجام فعلِ «اِسْتَغْفَرْتُ» تأکید کرده است.

✓ به مصدر «اِسْتِغْفَار» در جمله دوم «مفعول مطلق تأکیدی» گفته می‌شود و در ترجمه فارسی

آن از قیدهای تأکیدی مانند «بی‌گمان»، «حتماً» و «قطعاً» و ... استفاده می‌کنیم.

اِسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ اِسْتِغْفَارًا.



مفعول مطلق تأکیدی

✓ دو کلمه «صَادِقًا» و «الصَّالِحِينَ» در جملات سوم و چهارم چه نقشی دارند؟

هر سؤالی که مطرح می‌شود پاسخش را همان لحظه می‌خواهیم و بهتر است دانش آموز جواب

را بنویسد.

✓ گاهی «مفعول مطلق» به کمک کلمه بعد از خودش که صفت یا مضاف الیه است، نوع انجام گرفتن فعل را بیان می‌کند؛ مانند «اِسْتَغْفَرَ» در جمله سوم و چهارم، که به آن «مفعول مطلق نوعی» گفته می‌شود.

احتمال دارد دانش آموز مفهوم صفت و مضاف الیه را که در پایه دهم خوانده است فراموش کرده باشد؛ لذا یک یادآوری در این مورد، لازم است تا دانش آموز مفهوم صفت و مضاف الیه را بداند.

اِسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ اِسْتَغْفَرَ الصَّالِحِينَ. اِسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ اِسْتَغْفَارًا صَادِقًا.	
↓	↓
مفعول مطلق نوعی	مفعول مطلق نوعی

✓ در ترجمه مفعول مطلق نوعی (که مضاف واقع شده است) از قید «مانند» استفاده می‌کنیم؛ مثال:

اِسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ اِسْتَغْفَرَ الصَّالِحِينَ. مانند درستکاران (شایستگان) از خدا آمرزش خواستم.

✓ در ترجمه مفعول مطلق نوعی (که موصوف واقع شده است) می‌توانیم صفت را به صورت

قید ترجمه کنیم و نیازی به ترجمه مفعول مطلق نیست؛^۱ مثال:

تَجْتَهِدُ اَلْاُمُّ لِتَرْبِيَةِ اَوْلَادِهَا اَجْتِهَادًا بِالْغَا. مادر برای تربیت فرزندانش بسیار تلاش می‌کند.

اِسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ اِسْتَغْفَارًا صَادِقًا. از خدا صادقانه آمرزش خواستم.

آنچه که در اینجا مهم است ترجمه درست عبارت و متن دارای مفعول مطلق است.

اگر در کتاب درسی تمریناتی در یافتن مفعول مطلق و دو نوع آن در کتاب وجود دارد برای این

است که دانش آموز بهتر بتواند ترجمه کند.

خلاصه قواعد مفعول مطلق

مفعول مطلق مصدری از ریشه فعل جمله است. مفعول مطلق دو نوع است: تأکیدی و نوعی.

✓ مفعول مطلق تأکیدی مصدری از ریشه فعل جمله است که بر انجام فعل تأکید می‌کند

و صفت یا مضاف الیه ندارد.

✓ مفعول مطلق نوعی مصدری از ریشه فعل جمله است که نوع و چگونگی انجام فعل را

بیان می‌کند و صفت یا مضاف الیه دارد.

۱- ترجمه هنر و ذوق در کنار توانمندی‌های گوناگون زبانی است و ترجمه صحیح به سیاق عبارت و نکات بسیاری بستگی دارد. آنچه در کتاب در زمینه ترجمه می‌آید، فقط یک راهنمایی است.

■ اِخْتَبِرْ نَفْسَكَ. اِنتَخِبِ الرَّجْمَةَ الصَّحِيحَةَ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَفْعُولَ الْمُطْلَقَ، وَ اذْكُرْ نَوْعَهُ.

۱ ﴿فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا﴾ اَلْمَعَارِج: ۵ به زیبایی صبر کن. ✓ مفعول مطلق نوعی

۲ ﴿... اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا﴾ اَلْأَحْزَاب: ۴۱ خدا را بسیار یاد کنید. ✓ مفعول مطلق نوعی

۳ ﴿...كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا﴾ اَلنِّسَاء: ۱۶۴ خدا با موسی قطعاً سخن گفت. ✓ مفعول مطلق تأکیدی

کامل این آیه عبارت است از:

﴿وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا﴾

«رُسُلًا»: مفعول برای فعل محذوفی مانند (أَرْسَلْنَا) است. «تَكْلِيمًا»: مفعول مطلق و برای تأکید

است. این آیه همچون دیگر آیات سورة نساء در مدینه بر پیامبر اسلام ﷺ نازل گردیده است. شاید

دلیل کلیم خدا بودن حضرت موسی ﷺ دشواری رسالتش در رویارویی با فرعون و فرعونیان باشد.

۴ ﴿... وَنَزَلَ الْمَلَائِكَةُ نَزِيلًا﴾ اَلْفُرْقَان: ۲۵ و فرشتگان قطعاً فرود آورده شدند. ✓ مفعول مطلق تأکیدی

اَلتَّمَارِين

■ اَلتَّمَرِينُ الْأَوَّلُ: عَيِّنْ كَلِمَةً مُنَاسِبَةً لِلتَّوْضِيحَاتِ التَّالِيَةِ مِنْ مُعْجَمِ الدَّرْسِ.

۱ اَرْضٌ وَاسِعَةٌ خَضْرَاءُ تُزْرَعُ فِيهَا أَنْوَاعُ الْمَحَاصِلِ. «اَلْخَقْلُ»

زمین پهناور سبزی که در آن گونه‌های فراورده‌ها (انواع محصولات) کشت می‌شود. «دشت»

۲ طَلَبَ آراءَ الْآخَرِينَ حَوْلَ قَضِيَّةٍ لِيَنْتَخِبَ أَحْسَنَهَا. پاسخ «اِسْتِشَارَ»: مشورت خواست» است؛

اما این کلمه در معجم نیست. در سؤال باید به جای «فی المعجم»، «فی النَّصِّ» می‌بود. اِطْلَعْ^۱ در معجم است.

نظرات دیگران را درباره قضیه‌ای خواست تا بهترینش را برگزیند.

۳ عَالِمٌ مُتَخَصِّصٌ بِأُمُورٍ مِهْنَةٍ أَوْ عَمَلٍ أَوْ بَرْنَامَجٍ. «اَلْخَبِيرُ»

دانای متخصص در امور پیشه‌ای یا کاری یا برنامه‌ای (نرم‌افزاری). «کارشناس»

۴ مَوَادُّ كِيَمَاوِيَّةٌ وَطَبِيعِيَّةٌ لِتَقْوِيَةِ الثَّرَابِ الضَّعِيفِ. «اَلْأَسْمَادُ»

موادّ شیمیایی و طبیعی برای توانمندسازی خاک ناتوان. (تقویت خاک ضعیف) «کود»

۱- اِطْلَعْ الْأَشْرَارَ أَوْ عَلَى الْأَشْرَارِ: اِجْتَسَفَهَا، تَعَرَّفَهَا، عَلِمَهَا مَا كَانَ لِيَطْلُعَ أَحَدٌ عَلَى سِرِّهِ لَوْ اِحتَفَظَ بِهِ لِنَفْسِهِ.

اِطْلَعَ عَلَى سِرِّهِ: اَشْرَفَ، اَلْكَهْفَ: ۱۸ ﴿لَوْ اِطْلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا﴾

اِطْلَعَ عَلَى غُلُومٍ غَضِرَ: تَعَرَّفَهَا بِإِمْعَانٍ وَدَقَّةٍ.

۵ حَيَوَانٌ صَغِيرٌ يَعِيشُ تَحْتَ الْأَرْضِ يَنْقُلُ دَاءَ الطَّاعُونِ؛ وَالْقِطُّ مِنْ أَعْدَائِهِ. «الْفَأْرُ»

جانداری کوچک که زیر زمین زندگی می کند؛ بیماری طاعون را منتقل می سازد و گربه از دشمنانش

است. «موش»

■ التَّمْرِينُ الثَّانِي: اقْرَأِ النَّصَّ التَّالِيَّ؛ ثُمَّ عَيِّنْ تَرْجَمَةَ الْكَلِمَاتِ الْحُمْرَاءِ، وَاكْتُبِ الْمَطْلُوبَ مِنْكَ.

الْكِتَابُ الْخَامِسُ وَالْأَرْبَعُونَ مِنْ نَهْجِ الْبَلَاغَةِ

إِلَى عَثْمَانَ بْنِ حُنَيْفٍ عَامِلِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ عليه السلام عَلَى الْبَصْرَةِ

أَمَّا بَعْدُ، يَا ابْنَ حُنَيْفٍ فَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ رَجُلًا مِنْ فِتْيَةِ أَهْلِ الْبَصْرَةِ دَعَاكَ إِلَى مَادَبَّةٍ فَأَسْرَعْتَ إِلَيْهَا... وَمَا ظَنَنْتُ أَنَّكَ تُجِيبُ إِلَى طَعَامِ قَوْمٍ عَائِلُهُمْ مَجْفُوفٌ وَعَنْيُهُمْ مَدْعُوٌّ... أَلَا وَإِنَّ لِكُلِّ مَأْمُومٍ إِمَامًا يَفْتَدِي بِهِ وَيُسْتَضِيءُ بِنُورِ عِلْمِهِ. أَلَا وَإِنَّ إِمَامَكُمْ قَدْ اكْتَفَى مِنْ دُنْيَاهُ بِطَمَرِيهِ وَمِنْ طَعْمِهِ بِقُرْصِيهِ. أَلَا وَإِنَّكُمْ لَا تَقْدِرُونَ عَلَى ذَلِكَ وَلَكِنْ أَعَيْنُونِي بِوَرَعٍ وَاجْتِهَادٍ وَعَقَّةٍ وَسَدَادٍ.

نامه چهل و پنجم نهج البلاغه به عثمان بن حنیف استاندار امیر المؤمنین علی علیه السلام در بصره
اما پس [از یاد خدا و پیامبر] ای پسر حنیف، به من [خبر] رسید که مردی از مردان^۱ بصره، تو را به مهمانی خویش فرا خواند و تو به سرعت به سوی آن شتافتی.

گمان نمی کردم مهمانی مردمی را بپذیری که تهیدستان رانده و ثروتمندشان دعوت شده است.
آگاه باشید که هر رهروی پیشوایی دارد که از او پیروی می کند و از نور دانشش روشنی می جوید.
آگاه باشید، امامتان از دنیایش به دو جامه کهنه و از خوراکش به دو قرص نان بسنده کرده است.
آگاه باشید که قطعاً شما نمی توانید چنین کنید؛ ولی با پارسایی و تلاش و پاکدامنی و درستی، مرا یاری دهید.

۱ عَيَّنْ نَوْنَ الْوَقَايَةِ فِي النَّصِّ: نَوْنٌ فِي بَلَغَنِي

۲ أَعْرَبِ الْكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتَهَا حَطُّ:

أَمَّا بَعْدُ، يَا ابْنَ حُنَيْفٍ، فَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ رَجُلًا مِنْ فِتْيَةِ أَهْلِ الْبَصْرَةِ دَعَاكَ إِلَى مَادَبَّةٍ فَأَسْرَعْتَ إِلَيْهَا.

مضافٌ إليه، مجرورٌ إِسْمُ مَنْ، منصوبٌ مجرورٌ بِحَرْفِ جَرٍّ مضافٌ إليه، مجرورٌ مجرورٌ بِحَرْفِ جَرٍّ

۳ عَيَّنْ مِنَ النَّصِّ كَلِمَةً عَلَى وَزْنِ «أَفْعَلْتُ» وَ الْأُخْرَى عَلَى وَزْنِ «افْتَعَالٍ»: أَسْرَعْتَ وَ اجْتِهَادٍ

۴ عَيَّنْ نَوْعَ فِعْلٍ «لَا تَقْدِرُونَ» وَ صِيغَتَهُ: مُضَارِعٌ مَنْفِيٌّ، جَمْعٌ مَذْكَرٌ مُخَاطَبٌ

۱- «فِتْيَةٌ» جمع «فَتَى» در اصل به معنای «جوانان» است. در این متن اشاره به یکی از مردان سرشناس سرمایه دار است.

تذکر: از طرح سیغه به صورت منسوخ «للمخاطبین» که در کتاب‌های پیشین بود، خودداری شود.

اَلْفِئْتِیَّةُ: اَلشَّبَابُ «مُفْرَدُهُ: اَلْفَتَى» (جوانان) اَلْمَادُّبَةُ: مَائِدَةُ الصَّيَاقَةِ (سفره مهمانی)
 اَلْعَائِلُ: اَلْفَقِيرُ (تهیدست) اَلْمَجْفُو: اَلْمَطْرُودُ (رانده شده)
 اَلْمَدْعُو: الَّذِي قَدْ دَعَوْنَاهُ (دعوت شده) اَلْمَأْمُومُ: اَلتَّابِعُ، الَّذِي خَلْفَ اَلْإِمَامِ (رهرو)
 اِقْتَدَى: تَبَعَ (پیروی کرد) اِسْتِضَاءً: طَلَبَ الصَّوَّةَ (روشنی جست)
 اِغْتَفَى بِهِ: جَعَلَهُ كَافِيَاً (آن را کافی ساخت) اَلطَّمَرُ: اَللِّبَاسُ الْعَتِيقُ «جَمْعُهُ: اَلْأَطْمَارُ» (جامه کهنه)
 اَلطَّعْمُ: اَلطَّعَامُ (خوراک) اَلْقُرْصُ: قِطْعَةٌ مِّنَ الْخُبْزِ وَ نَحْوِهِ دَائِرِي الشَّكْلِ (قرص نان)
 اَلسَّدَادُ: اَلصَّوَابُ (درستی) اَعِينُونِي: اُنْصُرُونِي (مرا یاری کنید)

■ اَلتَّمَرِينُ الثَّالِثُ: تَرْجِمِ الْكَلِمَاتِ التَّالِيَةَ.

اَلْمَاضِي	اَلْمُضَارِعُ وَ اَلْمُسْتَقْبَلُ	اَلْأَمْرُ وَ اَلنَّهْيُ	اَلْمُضَدَّر	اِسْمُ الْفَاعِلِ
۱. قَدْ أَرْسَلَ: فرستاده است	سَوْفَ يُرْسِلُ: خواهد فرستاد	أَرْسِلُوا: بفرستید	اَلْإِرْسَالُ: فرستادن	اَلْمُرْسِلُونَ: فرستندگان
۲. اِنْتَبَهَ: آگاه شد	سَتَنْتَبِهُونَ: آگاه خواهید شد	اِنْتَبِهُوا: آگاه شوید	اَلْاِنْتِبَاهُ: آگاه شدن	اَلْمُنْتَبِهِينَ: آگاه شدگان
۳. اِنْسَجَبْتُمْ: عقب‌نشینی کردید	لَا يَنْسَجِبُ: عقب‌نشینی نمی‌کند	لَا تَنْسَجِبُ: عقب‌نشینی نکن	اَلْاِنْسَجَابُ: عقب‌نشینی کردن	اَلْمُنْسَجِبُ: عقب‌نشینی کننده
۴. مَا اسْتَرْجَعَ: پس نگرفت	يَسْتَرْجِعُ: پس می‌گیرد	لَا تَسْتَرْجِعِي: پس نگیر	اَلْاِسْتِرْجَاعُ: پس گرفتن	اَلْمُسْتَرْجِعُ: پس گیرنده
۵. مَا جَادَلَ: بحث نکرد	لَمْ يُجَادِلْ: بحث نکرد، بحث نکرده است	لَا تُجَادِلُوا: بحث نکنید	اَلْمُجَادَلَةُ: بحث کردن	اَلْمُجَادِلَانِ: دو بحث‌کنندگان
۶. تَذَكَّرَ: به یاد آورد	يَتَذَكَّرَانِ: به یاد می‌آورند	تَذَكَّرْ: به یاد بیاور	اَلتَّذَكُّرُ: به یاد آوردن	اَلْمُتَذَكِّرُ: به یاد آورندگان
۷. تَنَاصَرُوا: همیاری کردند	تَتَنَاصَرُونَ: همیاری می‌کنید	رَجَاءُ تَنَاصَرُوا: لطفاً همیاری کنید	اَلتَّنَاصُرُ: همیاری کردن	اَلْمُتَنَاصِرِينَ: همیاری کنندگان
۸. قَدْ سَجَّلَ: ضبط کرده است	تُسَجَّلِينَ: ضبط می‌کنی	سَجِّلْ: ضبط کن	اَلتَّسْجِيلُ: ضبط کردن	اَلْمُسَجِّلَةُ: ضبط کننده، دستگاه ضبط صوت

یادآوری انواع فعل و تمرین بیشتر در این تمرین، شایسته و بایسته است. مهم‌ترین مبحث در یادگیری زبان عربی، مبحث انواع فعل است؛ بنابراین، لازم است در تمرینات مشابه این تمرین، سرعت کار پایین بیاید تا به تدریج این بخش از قواعد، ملکه ذهن دانش‌آموز شود.

مثلاً در قَدْ أَرْسَلَ می‌توانید اضافه کنید «قَدْ يُرْسَلُ» یعنی چه؟ (گاهی می‌فرستد) / در «أُرْسِلُوا: بفرستید» سؤال شود «أُرْسِلُوا» یعنی چه؟ در «الْمُرْسَل» پرسیده شود «الْمُرْسَل» به چه معناست؟ در «لَمْ يُجَادِلْ» تذکر داده شود که هرچند ظاهر فعل مضارع است؛ ولی به معنای ماضی است. حتی برای فهم بهتر می‌توانیم به فعل انگلیسی «He didn't go» اشاره کنیم که ظاهر فعل «go» زمان حال است؛ اما فعل به معنای «نرفت» گذشته است.

■ التَّمرینُ الزَّایعُ: اُکْتُبِ الْعَمَلِیَّاتِ الْحِسَابِیَّةَ التَّالِیَةَ کَالْمِثَالِ:

تِسْعَةُ زَائِدٍ أَرْبَعَةٍ یُسَاوِی ثَلَاثَةَ عَشَرَ. $9+4=13$

۱ سَبْعَةٌ فِی خَمْسَةٍ یُسَاوِی خَمْسَةً وَثَلَاثِیْنَ. $7 \times 5 = 35$

۲ أَرْبَعُونَ تَقْسِیْمٌ عَلٰی أَرْبَعَةٍ یُسَاوِی عَشْرَةً. $40: 4 = 10$

۳ سِتَّةٌ وَتِسْعُونَ نَاقِصٌ سِتَّةَ عَشَرَ یُسَاوِی ثَمَانِیْنَ. $96 - 16 = 80$

۴ ثَمَانِیَّةٌ وَسِتُّونَ نَاقِصٌ أَحَدَ عَشَرَ یُسَاوِی سَبْعَةً وَخَمْسِیْنَ $68 - 11 = 57$

۵ وَاحِدٌ وَعِشْرُونَ زَائِدٌ اثْنِیْنِ وَسِتِّیْنِ یُسَاوِی ثَلَاثَةً وَثَمَانِیْنَ. $21+62=83$

■ التَّمرینُ الْخَامِسُ: عَیِّنْ إِعْرَابَ الْكَلِمَاتِ الَّتِی أُشِیرَ إِلَیْهَا بِخَطٍّ.

۱ إِنَّ اللَّهَ غَافِرٌ ذُنُوبِ التَّائِبِينَ.

(اسمِ إِنَّ، منصوب/ خبرِ إِنَّ، مرفوع/ مضافٌ إليه مجرور/ مضافٌ إليه مجرور) این طور نیز می‌توان پاسخ داد:

(اسمِ إِنَّ، منصوب بالفتحة/ خبرِ إِنَّ، مرفوع بالضمه/ مضافٌ إليه مجرور بالكسرة/ مضافٌ إليه مجرور بالياء)

۲ لَا شَیْءَ أَحَقُّ بِالسَّجْنِ مِنَ الْإِنْسَانِ.

(اسم لا النافية للجنس/ خبر لا النافية للجنس/ مجرور بحرف جرّ) این طور نیز می‌توان پاسخ داد:

(اسم لا النافية للجنس، مفتوح/ خبر لا النافية للجنس، مرفوع بالضمه/ مجرور بالكسرة بواسطة حرف الجرّ)

۳ الْحَيَاةُ مُسْتَمِرَّةٌ سِوَاءَ صَحِيحَتِ أَمْ بَكَيْتِ.

(مبتداً، مرفوع/ خبر، مرفوع) این طور نیز می‌توان پاسخ داد: (مبتداً، مرفوع بالضمه/ خبر، مرفوع بالضمه)

۴ مَنْ لَمْ يُؤَدِّبْهُ الْوَالِدَانِ صَغِيرًا يُؤَدِّبْهُ الزَّمَنُ.

(فاعل، مرفوع / حال، منصوب/ فاعل، مرفوع) این طور نیز می‌توان پاسخ داد: (فاعل، مرفوع بالألف/ حال، منصوب بالفتحه/ فاعل، مرفوع بالضمه)

۵ يَهْتَمُّ الْمَوَاطِنُ الْفَهِيمُ بِتَظَاقَةِ الْبَيْتَةِ اهْتِمَامًا بِالْغَا.

(فاعل، مرفوع/ مضافٌ إليه مجرور/ مفعول مطلق نوعی، منصوب/ صفة، منصوب بالتبعية) این طور نیز می‌توان پاسخ داد: (فاعل، مرفوع بالضمه/ مضافٌ إليه مجرور بالكسرة/ مفعول مطلق نوعی، منصوب بالفتحه/ صفة، منصوب بالفتحه، منصوبٌ بالتبعية)

۶ لَا يُتْرَكُ الصَّدِيقُ بِسَبَبِ زَلَّةٍ أَوْ عَيْبٍ فِيهِ؛ لِأَنَّهُ لَا يَوْجَدُ أَحَدٌ كَامِلٌ إِلَّا اللَّهُ.

(نایب فاعل، مرفوع/ مضافٌ إليه، مجرور/ صفة، مرفوع بالتبعية/ مستثنی، منصوب) این طور نیز می‌توان پاسخ داد: (فاعل، مرفوع بالضمه/ مضافٌ إليه، مجرور بالكسرة/ صفة، مرفوعة بالضمه/ مستثنی، منصوب بالفتحه)

۷ يَرَى الْمُتَشَائِمُ الصُّعُوبَةَ فِي كُلِّ فُرْصَةٍ؛ أَمَّا الْمُتَفَائِلُ فَيَرَى الْفُرْصَةَ فِي كُلِّ صُعُوبَةٍ.

(فاعل، مرفوع/ مفعول، منصوب/ مفعول، منصوب) این طور نیز می‌توان پاسخ داد: (فاعل، مرفوع بالضمه/ مفعول، منصوب بالفتحه/ مفعول، منصوب بالفتحه) متشائم: بدبین/ متفائل: خوشبین

■ الْتَمَرِينَ السَّادِسُ: أَكْمِلْ قَرَاغَاتِ التَّرْجَمَةِ؛ ثُمَّ أَعْرِبْ مَا أَشِيرَ إِلَيْهِ بِحَظٍّ.

بَعْضُ (مبتداً، مرفوع بالضمه) الطُّيُورِ قَدْ تَلَجَّأَ إِلَى حَيْلٍ لَطَرْدٍ مُفْتَرِسِهَا عِنْ عُشِّهَا (مجرور بواسطه حرف جرّ)، وَمِنْ هَذِهِ الْحَيْلِ أَنَّ أَحَدَ الطُّيُورِ حِينَ يَرَى حَيَوَانًا (مفعول، منصوب بالفتحه) مُفْتَرِسًا قَرِيبًا مِنْ عُشِّهِ، يَتَظَاهَرُ أَمَامَهُ بِأَنَّ جَنَاحَهُ مَكْسُورٌ، فَيَتَّبِعُ الْحَيَوَانُ (فاعل، مرفوع بالضمه) الْمُفْتَرِسُ (صفة، مرفوع بالضمه) هَذِهِ الْفَرِيسَةَ، وَيَبْتَغِدُ عَنِ الْعُشِّ كَثِيرًا. وَعِنْدَمَا يَتَأَكَّدُ الطَّائِرُ مِنْ خِدَاعِ (مجرور بواسطه حرف جرّ) الْعَدُوِّ وَابْتِعَادِهِ مِنْ عُشِّهِ (مجرور بواسطه حرف جرّ) وَإِنْقَاذِ حَيَاةِ (مضافٌ إليه، مجرور) فِرَاحِهِ مِنَ الْمَوْتِ يَطِيرُ بَعْتَةً.

برخی پرندگان برای «دور کردن» شکارچی‌شان از لانه‌شان به چاره‌اندیشی پناه می‌برند. (چاره‌جویی

می‌کنند) از جمله این چاره‌اندیشی‌ها این است که هنگامی که یکی از این پرنده‌ها جانوری درنده نزدیک لانه‌اش «می‌بیند»، روبه‌رویش وانمود می‌کند که «بالش» شکسته است، در نتیجه جانور درنده او را تعقیب می‌کند و از لانه، بسیار «دور می‌شود» و وقتی پرنده از نیرنگ زدن به دشمن و دور کردنش از لانه‌اش و نجات دادنِ زندگیِ جوجه‌هایش مطمئن می‌شود، ناگهان «پرواز می‌کند».

الدَّرْسُ الْخَامِسُ

﴿رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دُعَاءِ﴾
 پروردگارا، مرا و فرزندانم را برپادارنده نماز قرار بده؛ پروردگارا، دعایم را بپذیر.
 ابراهیم: ۴۰

ترجمه آیت الله مشکینی: پروردگارا، مرا برپادارنده نماز قرار ده و از اولاد من [نیز نمازگزاران قرار ده]، و ای پروردگارا، دعای مرا اجابت نما.
 ترجمه آیت الله مکارم شیرازی: پروردگارا، مرا برپا کننده نماز قرار ده و از فرزندانم [نیز چنین فرما]، پروردگارا، دعای مرا بپذیر.
 ترجمه استاد مهدی فولادوند: پروردگارا، مرا برپادارنده نماز قرار ده و از فرزندان من نیز، پروردگارا، دعای مرا بپذیر.
 ترجمه استاد ابوالفضل بهرامپور: پروردگارا، مرا به پا دارنده نماز کن و فرزندان مرا نیز، پروردگارا، دعای مرا بپذیر.
 ترجمه استاد بهاء الدین خرّمشاهی: پروردگارا، من و نیز زاد و رودم را نمازگزار بگردان و پروردگارا دعای مرا بپذیر.

روش تدریس درس پنجم

اهداف درس

- ۱ با یک شعر معروف عربی آشنا شود و در یک کار گروهی به صورت سرود دسته جمعی اجرا کند.
- ۲ معنای کلمات جدید این درس را در جمله و با توجه به قرائن عربی به فارسی ذکر کند.
- ۳ منادا را در جملات زبان عربی تشخیص دهد.
- ۴ جمله‌های دارای منادا را درست معنا کند.
- ۵ آموخته‌های سال‌های گذشته مرتبط با بخش قواعد و واژگان همین درس را به یاد بیاورد.
- ۶ پیام متن درس را درست درک و بیان کند.

یا إلهي

یا إلهي ، یا إلهي یا مُجِيبَ الدَّعَوَاتِ
إِجْعَلِ الْيَوْمَ سَعِيداً وَكَثِيرَ الْبَرَكَاتِ

ای خدای من، ای خدای من، ای برآورنده دعاها؛ امروز را خوش اقبال و پُر برکت بگردان. (قرار بده)

وَ اَمْلَأِ الصَّدْرَ انْشِراحاً وَ قَمِي بِالْبَسْمَاتِ
وَ اَعْنِي فِي دُرُوسِي وَ اَدَاءِ الْوَاجِبَاتِ

و سینه را از شادمانی و دهانم را از لبخندها پُر کن و مرا در درس‌هایم و انجام تکالیف یاری کن.

وَ اَنْزِرْ عَقْلِي وَقَلْبِي بِالْعُلُومِ النَّافِعَاتِ
وَ اجْعَلِ التَّوْفِيقَ حَظِّي وَ نَصِيبِي فِي الْحَيَاةِ

و خردم و دلم را با دانش‌های سودمند روشن کن (نورانی کن).

و موفقیت را بخت و بهره من در زندگی قرار بده.

وَ اَمْلَأِ الدُّنْيَا سَلاماً شامِلاً كُلَّ الْجِهَاتِ
وَ اَحْمِنِي وَ اَحْمِ بِلَادِي مِنْ شُرُورِ الْحَادِثَاتِ

و دنیا را از صلحی فراگیر در همه جهت‌ها پُر کن.

و مرا و کشورم را (سرزمینم را) از پیشامدهای بد نگهداری کن.

این شعر در کتاب‌های درسی کشورهای عربی آمده است.

این سروده در بحر رمل است. (فاعلاتن، فاعلاتن)

الْمُعْجَم

إِحْمِنِي : از من نگهداری کن (حَمَى - ، يَحْمِي / إِحْمَ + نون وقایه + ي)

حَمَى: حَمِيّاً وَ حِمِيَّةً وَ حِمَايَةً وَ مَحْمِيَّةً [حمي] الشيء من الناس: آن چیز را از مردم منع کرد.

حَمَى حِمِيَّةً الْمَرِيضَ مَا يَصْرُهُ وَ عَمَّا يَصْرُهُ: بیمار را از آنچه که باعث زیان اوست منع کرد.

أَعْنِي : مرا یاری کن (أَعَانَ ، يُعِينُ / أَعِنُ + نون وقایه + ي)

أَعَانَ: إِعَانَتَهُ [عون] هُوَ عَلَى الشَّيْءِ: او را یاری کرد.

أَنْزِرُ : روشن کن (أَنَارَ ، يُنِيرُ)

أَنَارَ: [نَارٌ] الشَّيْءُ: آن چیز روشن و زیبا شد، آشکار شد. أَنَارَ الشَّجَرُ: درخت شکوفه داد.
 أَنَارَ اللَّهُ بُرْهَانَهُ: خداوند حجت خود را بر او آشکار کرد. أَنَارَ الْمَسْأَلَةَ: مسئله را توضیح داد.
 أَنَارَ الْبَيْتَ: خانه را روشن کرد.

الْإِنْشِرَاحُ : شادمانی، فراخی

إِنْشَرَحَ: [إِنْشِرَاحًا] [شرح]: مطاوع «شَرَحَ» است.
 إِنْشَرَحَ صدرُهُ أَوْ خَاطِرُهُ: آسوده خاطر و شادمان شد.
 الْحَظُّ : بخت «جمع: الْحُطُوظُ»

حَظٌّ : شانس، اقبال، بهره، سهم، قسمت، بخت، قدر (قسمت)، نصیب.
 حَالَفَهُ الْحَظُّ: شانس آورد، شانس به او روی آورد، شانس با او یار بود.
 مِنْ حُسْنِ الْحَظِّ: خوشبختانه. حَسَنُ الْحَظِّ: خوش شانس، خوش اقبال، خوشبخت.
 مِنْ سَوْءِ الْحَظِّ: بدبختانه، شوربختانه، از بخت بد سَوْءُ الْحَظِّ: بدبختی، بدشانسی
 سَيِّئٌ (قلیل، منکود) الْحَظُّ: کم شانس، بدبیار، بد اقبال. لِسَوْءِ الْحَظِّ: بدبختانه، از شانس بد، از بد حادثه
 حَظٌّ: ج حُطُوظ و حِطَاط و أَحْظُ: نصیب و قسمت از هر چیز خوبی، و گاهی بر نصیب از شر نیز
 اطلاق می شود، شانس، بخت، سعادت و آسایش؛ «دُو حَظٍّ مِنْ»: دارای بخت و اقبال؛ «كَانَ مِنْ حُسْنِ
 حَظِّهِ أَنْ»: از خوشبختی که داشت؛ «لَيْسَ أَحْسَنَ مِنْهُ حَظًّا»: از او خوش شانس تر نیست، از آن سعادتمندتر
 نیست.

الدَّعَوَاتُ : دعاها، دعوت ها، صدازدن ها، فراخواندن ها «مفرد: الدَّعْوَةُ»

إِعْتَذَرَ عَنْ قَبُولِ دَعْوَةٍ: دعوت ... را نپذیرفت. بِطَاقَةِ الدَّعْوَةِ: کارت دعوت، دعوتنامه.

تَلْبِيَةُ دَعْوَةٍ رَسْمِيَّةٍ: پذیرفتن دعوت رسمی، پاسخ مثبت دادن به دعوت رسمی

لَبَّى الدَّعْوَةَ: دعوت را پذیرفت ، پاسخ مثبت داد

تَوْجِيهِ الدَّعْوَةِ: دعوتنامه فرستادن، دعوت کردن، ارسال دعوتنامه

دَعْوَةُ الْجَمَاهِيرِ: فراخوان همگانی، دعوت از مردم

صَاحِبُ الدَّعْوَةِ: میزبان، دعوت کننده، صاحب مجلس

كِتَابُ الدَّعْوَةِ: دعوتنامه

الْمُجِيبُ : پاسخ دهنده

اسم فاعل از أَجَابَ، يُجِيبُ است. اسم مفعول آن مُجَاب است.

■ عَيْنِ الصَّحِيحِ وَالْخَطَأِ فِي مَا أَرَادَهُ الشَّاعِرُ.

- ۱ النِّجَاحُ فِي امْتِحَانَاتِ آخِرِ السَّنَةِ. مَا أَرَادَهُ الشَّاعِرُ حَسَبَ النَّصِّ.
- ۲ السَّعَادَةُ وَكَثْرَةُ الْبَرَكَاتِ. أَرَادَهُ الشَّاعِرُ حَسَبَ النَّصِّ. إِجْعَلِ الْيَوْمَ سَعِيداً وَكَثِيرَ الْبَرَكَاتِ
- ۳ شِرَاءَ بَيْتٍ جَدِيدٍ وَكَبِيرٍ. مَا أَرَادَهُ الشَّاعِرُ حَسَبَ النَّصِّ.
- ۴ إِنَارَةُ الْقَلْبِ وَالْعَقْلِ. أَرَادَهُ الشَّاعِرُ حَسَبَ النَّصِّ. وَأَنْزِرْ عَقْلِي وَقَلْبِي بِالْعُلُومِ النَّافِعَاتِ
- ۵ الْإِعَانَةُ فِي الدُّرُوسِ. أَرَادَهُ الشَّاعِرُ حَسَبَ النَّصِّ. وَأَعِنِّي فِي دُرُوسِي وَأَدِّاءِ الْوَاجِبَاتِ
- ۶ إِنْشِرَاحَ الصَّدْرِ. أَرَادَهُ الشَّاعِرُ حَسَبَ النَّصِّ. وَأَمْلَأِ الصَّدْرَ أَنْشِرَاحاً.
- ۷ شِفَاءَ الْمَرْضَى. مَا أَرَادَهُ الشَّاعِرُ حَسَبَ النَّصِّ.
- ۸ كَثْرَةُ الْأَمْوَالِ. مَا أَرَادَهُ الشَّاعِرُ حَسَبَ النَّصِّ.
- ۹ طَوْلُ الْعُمَرِ. مَا أَرَادَهُ الشَّاعِرُ حَسَبَ النَّصِّ.

اعلموا

أُسْلُوبُ النَّدَاءِ

زمانی که بخواهیم فردی را خطاب قرار دهیم و صدا بزیم از اسلوب ندا استفاده می‌کنیم. به دانش‌آموزان چند جمله فارسی مانند جملات زیر ارائه می‌کنیم و از آنها می‌خواهیم تا منادا را بیابند.

سعیدیا، مرد نکونام نمیرد هرگز. ای ساربان، آهسته ران کارام جانم می‌رود.
سعدی و ساربان در دو جمله بالا «منادا» نامیده می‌شوند. منادا در لغت یعنی «صدا زده شده». ابتدا باید اشاره‌ای گذرا به منادا در دستور زبان فارسی داشته باشیم. حجم مناسب کتاب اجازه چنین کاری را به معلم می‌دهد.^۱

۱- در زبان فارسی علامت ندا به سه شکل دیده می‌شود:

(الف) «ای» که پیش از اسم می‌آید؛ مانند: ای خدا، این وصل را هجران مکن.

(ب) «یا» که پیش از اسم می‌آید؛ مانند: یا حسین. این حرف از عربی به فارسی راه یافته است.

(پ) الف که پس از اسم می‌آید؛ مانند: حافظا در کنج فقر و خلوت شب‌های تار تا بود وردت دعا و درس قرآن غم مخور

اسمی که پس یا پیش از نشانه ندا می‌آید، منادا نامیده می‌شود؛ مانند: ای خدا، یا حسین، حافظا

منادا معمولاً با حروف ندا همراه است؛ (ای، یا، آئی، الف) مانند: ای ایران، ای مرز پر گهر.

گاهی منادا بدون حرف ندا می‌آید؛ مانند: سعدی اگر عاشقی کنی و جوانی عشق محمد بس است و آل محمد

یکی از موضوعاتی که در شمارش جمله به حساب می‌آید، «منادا» است.

از دانش‌آموز بخواهید جملات عربی زیر را بخواند و ترجمه کند؛ آنگاه منادا را بیابد.

یا سَيِّدَ السَّادَاتِ.	یا حامِدُ ، کَلِّمْنِي.	یا طَالِبُ ، تَعَالَ.
یا مُجِيبَ الدَّعَوَاتِ.	یا فَاطِمَةُ ، اجْتَهِدِي.	یا تَلْمِیذَةً ، تَعَالِي.

از او می‌پرسیم حرف ندا در جملات بالا کدام است؟

مهم‌ترین حرف ندا در زبان عربی «یا» است. نیازی به طرح سایر حروف ندا نیست.^۱
در خلال قرائت قواعد توسط دانش‌آموز در کلاس می‌توانیم سؤال‌های متعددی دربارهٔ اسلوب ندا در فارسی و عربی طرح کنیم.

□ گاهی حرف ندا حذف می‌شود و این را از مفهوم و قرائن عبارت یا متن می‌توان فهمید؛ مانند:
«رَبَّنَا» در این آیه که در اصل «یا رَبَّنَا» بوده است. ﴿... رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً...﴾ الْبَقَرَةُ: ۲۰۱

برای فهم مطلب بالا از دانش‌آموز می‌خواهیم مثال‌هایی از نظم و نثر فارسی بیان کند.

□ به دانش‌آموز می‌گوییم به دو جمله زیر توجه کنید.

يَا أَيُّهَا الْأَوْلَادُ الْمُؤَدَّبُونَ، حَافِظُوا عَلَى نِظَافَةِ الطَّبِيعَةِ.

يَا أَيُّهَا الْبَنَاتُ الْمُؤَدَّبَاتُ، حَافِظْنَ عَلَى نِظَافَةِ الطَّبِيعَةِ.

از او می‌پرسیم:

چرا در جمله نخست بعد از حرف ندای «یا» کلمه «أَيُّهَا» و در جمله دوم «أَيُّهَا» به کار رفته است؟

«أَيُّهَا» برای مذکر و «أَيُّهَا» برای مؤنث است. این مطلب را دانش‌آموز بارها در کتاب‌های درسی از متوسطهٔ اول دیده است. در اینجا اشارهٔ مستقیم شده است؛ وگرنه مطلب چندان جدید نیست.
عبارت عربی روی تصویر عبارت است از: الْمِهْرَجَانُ الشَّعْبِيُّ لِلْحِفَافِ عَلَى الْبَيْتَةِ. یعنی جشنوارهٔ ملی حفاظت از محیط زیست.

مهرجان معرَّب کلمهٔ فارسی مهرگان است.

مطابق آموزش کتاب درسی یکی از اسالیب ندا «یا أَيُّهَا» و «یا أَيْتُّهَا» است. هدف کتاب درسی تسهیل آموزش است. بسیاری از مطالب اسلوب ندا در فهم متن تأثیر کمی دارند؛ ورود به مباحث

۱- حروف ندا در عربی عبارت‌اند از: آ، یا، آیا، هیا، آ، ائی، وا

پیچیده انواع منادا و اعراب آنها موجب می‌شود برای آموزش مبحث مهم فعل دچار کمبود وقت شویم. دبیر، تنها دو ساعت آموزشی (معادل یک زنگ) در هفته با دانش‌آموز درس دارد و وقتی که تعطیل رسمی یا اضطراری پیش بیاید، معلّم بعد از چهارده روز دانش‌آموز را می‌بیند؛ بنابراین، شایسته است دبیر با توجّه به فرصت زمانی اندک به مطالب مهم بپردازد.

مطابق آموزش کتاب درسی در «یا أَيُّهَا الْأَوْلَادُ» و «یا أَيُّهَا الْبَنَاتُ»، «یا» حرف ندا و «أَيُّهَا الْأَوْلَادُ» و «أَيُّهَا الْبَنَاتُ» گروه منادایی هستند. این نامگذاری برای دانش‌آموز منطقی و قابل فهم است. دبیر برای تفهیم آن زمان از دست نمی‌دهد.

دانش‌آموزان در کتاب‌های پیشین دیده‌اند که در این حالت «أَيُّهَا» و «أَيُّهَا» ترجمه نمی‌شوند. نیازی به طرح مباحث پیچیده قواعد در اسلوب ندا مانند: یا أَيُّهَا النَّاسُ و یا أَيُّهَا الْعَالَمُ نیست. اینکه منادا در این دو جمله کدام است و چه اعرابی دارد. به احتمال قوی اگر از دانش‌آموز پرسیم منادا در یا أَيُّهَا النَّاسُ و یا أَيُّهَا الْعَالَمُ کدام است؟ اشتباه پاسخ خواهد داد. او ناس و عالم را منادا می‌داند و توجیه اینکه «أَيُّ» مناداست و ناس و عالم چه نقشی دارند ضرورتی ندارد. در اینجا از اصطلاح «گروه منادایی» استفاده می‌شود.

□ حرف ندای «یا» بر سر اسم بدون آل می‌آید؛ مثال: یا وَدَّ، یا بِنْتُ، یا مَنْ يَرْحَمُ الْمَساكِينَ.

اما اگر منادی «ال» داشته باشد، با «أَيُّهَا» و «أَيُّهَا» به کار می‌رود؛ مثال:

أَيُّهَا الْوَلَدُ، أَيُّهَا الْبِنْتُ (یا أَيُّهَا الْوَلَدُ، یا أَيُّهَا الْبِنْتُ)

به نظر می‌رسد این مطلب ساده است؛ اما دبیر با تجربه می‌داند که برخی دانش‌آموزان در این بخش اشکال دارند؛ بنابراین، آموزش آن لازم است.

□ لفظ جلاله «الله» به دو صورت منادا واقع می‌شود: (یا اللهُ) و (اللَّهُمَّ) و هیچ فرقی با هم

ندارند.

□ گاهی در منادا ضمیر «ی» حذف می‌شود؛ مانند: یا رَبِّ یا رَبِّي

شاهد مثال قرآنی و دعایی در اینجا بسیار است؛ پس توضیح این مطلب لازم است.

﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا...﴾ البقرة: ۱۲۶

﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ ارْنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى...﴾ البقرة: ۲۶۰

﴿إِذْ قَالَتِ امْرَأَتُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا...﴾ آل عمران: ۳۵

- ﴿قَلَمًا وَصَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَصَعْتُهَا أُنتَنِي...﴾ آل عمران: ٣٦
- ﴿...قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً...﴾ آل عمران: ٣٨
- ﴿قَالَ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَقَدْ بَلَغَنِيَ الْكِبَرُ وَامْرَأَتِي عَاقِرٌ...﴾ آل عمران: ٤٠
- ﴿قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً...﴾ آل عمران: ٤١
- ﴿قَالَتْ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ...﴾ آل عمران: ٤٧
- ﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي﴾ المائدة: ٢٥
- ﴿قَالَ رَبِّ ارْنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ﴾ الأعراف: ١٤٣
- ﴿قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِأَخِي وَأَدْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ﴾ الأعراف: ١٥١
- ﴿قَالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُمْ مِنْ قَبْلِ وَإِيَّايَ﴾ الأعراف: ١٥٥
- ﴿وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي...﴾ هود: ٤٥
- ﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ...﴾ هود: ٤٧
- ﴿قَالَ رَبِّ السُّجُنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ...﴾ يوسف: ٣٣
- ﴿رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ...﴾ يوسف: ١٠١
- ﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا...﴾ إبراهيم: ٣٥
- ﴿رَبِّ إِنَّهُمْ أَضَلُّنَ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي...﴾ إبراهيم: ٣٦
- ﴿رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دُعَاءِ﴾ إبراهيم: ٤٠
- ﴿قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾ الحجر: ٣٦
- ﴿قَالَ رَبِّ مِمَّا أَعْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ...﴾ الحجر: ٣٩
- ﴿...وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا...﴾ الإسراء: ٢٤
- ﴿وَقُلْ رَبِّ ادْخُلْنِي مَدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ﴾ الإسراء: ٨٠
- ﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا...﴾ مريم: ٤
- ﴿قَالَ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا...﴾ مريم: ٨
- ﴿قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً...﴾ مريم: ١٠
- ﴿قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي﴾ طه: ٢٥

■ اِخْتَبِرْ نَفْسَكَ. تَرْجِمِ الْجَمَلَ التَّالِيَةَ؛ ثُمَّ عَيِّنِ الْمُنَادِي.

۱ ﴿قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ﴾ * لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ * وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ ﴿﴾ الْكَافِرُونَ: ۱۰ إلى ۳

نیازی نیست اشاره شود که در «یا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ»، «آی» منادا و «الکافرون» صفت است. دانش آموز مطابق آموزش کتاب «یا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ» را «گروه منادایی» می داند. بگو ای کافران، آنچه را می پرستید نمی پرستم و شما [نیز] پرستنده (پرستندگان) آنچه می پرستم نیستید.

ترجمه استاد مهدی فولادوند: بگو: ای کافران، آنچه می پرستید، نمی پرستم و آنچه می پرستم، شما نمی پرستید.

ترجمه استاد بهاء الدین خرّمشاهی: بگو ای کافران، من معبود شما را نمی پرستم و شما هم پرستندگان معبود من نیستید.

ترجمه آیت الله مکارم شیرازی: بگو: ای کافران، آنچه را شما می پرستید من نمی پرستم و نه شما آنچه را من می پرستم می پرستید.

۲ ﴿رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دُعَاءِ﴾ إِبْرَاهِيمَ: ۴۰

پروردگارا، مرا و فرزندانم را برپادارنده نماز قرار بده؛ پروردگارا دعایم را بپذیر. در اینجا شایسته است به حذف ضمیر متکلم «ی» از «دعاء» اشاره شود؛ زیرا چنین حذفی در قرآن بسیار است. این حذف حتی در غیر ضمیر «ی» نیز صورت گرفته است؛ مانند:

﴿عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ﴾ در اینجا واژه «الْمُتَعَالِ» در اصل «الْمُتَعَالِي» و مانند: ﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ﴾ البقرة: ۱۸۶ در این آیه دو واژه «الدَّاعِ» و «دَعَانِ» در اصل «الدَّاعِي» و «دَعَانِي» هستند.

۳ ﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا عَرَّبَكَ رَبُّكَ الْكَرِيمُ﴾ الْإِنْفِطَار: ۶

ای انسان، چه چیزی تو را در برابر پروردگار بزرگوارت فریب داد؟ (فریب داده است) ترجمه آیت الله مشکینی: ای انسان، چه چیز تو را به پروردگار بزرگوارت مغرور نمود [که به ربوبیت او کفر و به کرم او کفران ورزیدی]؟

ترجمه آیت الله مکارم شیرازی: ای انسان، چه چیز تو را در برابر پروردگار کریمت مغرور ساخته است؟!

ترجمه آیت الله موسوی همدانی (ترجمه تفسیر المیزان): ای انسان، چیست که تو را به پروردگار کریمت مغرور کرده است؟

ترجمه استاد الهی قمشه‌ای: ای انسان، چه باعث شد که به خدای کریم بزرگوار خود مغرور گشتی [و نافرمانی او کردی]؟

ترجمه استاد مهدی فولادوند: ای انسان، چه چیز تو را درباره پروردگار بزرگوارت مغرور ساخته است؟

ترجمه استاد ابوالفضل بهرام‌پور: ای انسان، چیست که تو را در برابر پروردگار کریمت مغرور ساخته است؟

معنای فعلِ «عَرَّ» را مترجمان قرآن اغلب «مغرور کرد» نوشته‌اند.

به معانی گوناگون «عَرَّ» در فرهنگ‌های لغت توجّه کنید.

عَرَّ: عَرَّاً و عِرَّاراً [عَرَّ]: ناآزموده شد، بزرگ شد.

عَرَّ الرَّجُلُ: خوراک مرغ خورد.

عَرَّ الرَّاعِي: شتربان شترانش را چرانید.

عَرَّ الطَّائِرُ فَرَحَهُ: پرنده با نوکش جوجه‌اش را خوراک داد.

عَرَّ المَاءُ: آب به زمین فرو رفت.

عَرَّ المَاءُ: آب را ریخت.

عَرَّ عَرَّاً و عِرَّةً و عُرُوراً هُ: او را فریب داد و خوراک باطل خورانید.

عَرَّ، عَرَّاراً و عِرَّةً و عِرَّارَةً الشَّيْءُ: آن چیز سپید شد.

عَرَّ الوجْهَ: چهره، زیبا و سفید شد.

﴿رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ ...﴾ آل عمران: ۱۹۳

پروردگارا، بی‌گمان ما [صدای] ندا دهنده را که به سوی ایمان ندا می‌داد، شنیدیم.

ترجمه استاد مهدی فولادوند: پروردگارا، ما شنیدیم که دعوت‌گری به ایمان فرا می‌خواند.

ترجمه آیت الله مکارم شیرازی: پروردگارا، ما صدای منادی [تو] را شنیدیم که به ایمان دعوت می‌کرد.

ترجمه استاد ابوالفضل بهرام‌پور: پروردگارا، به راستی ما شنیدیم فراخواننده‌ای به ایمان فرا می‌خواند.

ترجمه استاد الهی قمشه‌ای: پروردگارا، ما صدای منادی‌ای که خلق را به ایمان فرا می‌خواند شنیدیم.

کامل آیه این است:

﴿رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَقَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ﴾

۵ ﴿يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ...﴾ ص: ۲۶

ای داوود، ما تو را در زمین جانشین قرار دادیم.

داوود نامی به زبان عبری به معنای «محبوب» است. دیوید در غرب همان داود است.

کامل آیه این است: ﴿يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ مِمَّا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ﴾
 ۱ اَللّٰهُمَّ، اِنِّیْ اَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ، یا الله، یا رَحْمٰن ... یا خَیْرَ الْغَافِرِیْنَ ... ، یا سَاتِرَ کُلِّ مَعْیُوبٍ ... ،
 یا غَفَّارَ الذُّنُوبِ ... ، یا مَنْ سَتَرَ الْقَبِیْحَ ... ، یا اَحْسَنَ الْخَالِقِیْنَ مِنْ دُعَاءِ الْجَوْشَنِ الْکَبِیْرِ

خدایا، بی گمان با نام تو، من از تو درخواست می کنم، ای خدا، ای بخشاینده (ای مهربان)، ای بهترین آمرزندگان، ای پوشاننده هر عیب دار، ای بسیار آمرزنده گناهان، ای آن که زشت را پوشانده است، ای بهترین آفرینندگان.

نشانی متن کامل دعای جوشن کبیر:

<https://www.yjc.ir/fa/news/5665068>

الَّذِيَّة: فرزندان، دودمان دُعَاء: دعایم (دُعَاء + ي) غَرَّ: فریب داد

الْتَّمَارِیْنَ

۱ التَّمْرِیْنُ الْأَوَّلُ: اُكْتُبْ کَلِمَةً مُنَاسِبَةً لِلتَّوْضِیْحَاتِ التَّالِیَةِ مِنْ مُعْجَم الدَّرْسِ.

۱ الَّذِي يَتَقَبَّلُ الدُّعَاءَ وَهُوَ مِنْ أَسْمَاءِ اللَّهِ الْحُسْنَى. «الْمُجِيب» کسی که دعا را می پذیرد و از

نام های نیکوی خدا.

۲ اَلشُّعُورُ بِالْفَرَحِ وَالسُّرُورِ کَثِیْرًا. «الانْشِرَاح» احساس شادی و خوشحالی بسیار.

۳ صَحِیْکَ خَفِیْفٌ بِلا صَوْتٍ. «الْبَسْمَةُ» خنده آرام بی صدا.

۴ جَعَلَ فِیْهِ نُوْرًا. «اَنَارَ» در آن روشنایی نهاد.

۵ سَاعَدَ، وَنَصَرَ. «اَعَانَ» کمک و یاری کرد.

■ التَّمْرِينُ الثَّانِي: اقْرَأِ النَّصَّ التَّالِيَّ، وَ عَيِّنْ تَرْجَمَةَ الْكَلِمَاتِ الْحَمَرَاءِ؛ ثُمَّ أَحِبْ عَنِ الْأَسْئَلَةِ.

الْكِتَابُ الْوَاحِدُ وَالثَّلَاثُونَ مِنْ نَهْجِ الْبَلَاغَةِ

وَصِيَّةُ الْإِمَامِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِابْنِهِ الْإِمَامِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

يَا بُنَيَّ، اجْعَلْ نَفْسَكَ مِيزَانًا فِيمَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ غَيْرِكَ؛ فَأَحِبِّ لِغَيْرِكَ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ؛
وَإِكْرَهُ لَهُ مَا تَكْرَهُ لَهَا؛ وَلَا تَظْلِمْ كَمَا لَا تُحِبُّ أَنْ تُظْلَمَ؛ وَأَحْسِنْ كَمَا تُحِبُّ أَنْ يُحْسَنَ إِلَيْكَ؛
وَاسْتَقْبِحْ مِنْ نَفْسِكَ مَا تَسْتَقْبِحُهُ مِنْ غَيْرِكَ؛ ... وَلَا تَقُلْ مَا لَا تُحِبُّ أَنْ يُقَالَ لَكَ.

نامه سی و یکم نهج البلاغه،

از سفارش امام علی علیه السلام به پسرش امام حسن علیه السلام

پسرِ دلبندم، خودت را میان خویشتن و دیگری [همچو] ترازویی قرار بده؛ پس آنچه را برای خودت دوست می‌داری برای غیر خودت [نیز] دوست بدار؛ و برایش ناپسند بدار آنچه را برای خودت ناپسند می‌داری؛ و ستم مکن، چنان‌که دوست نداری به تو ستم شود؛ و نیکی کن، چنان‌که دوست می‌داری به تو نیکی شود؛ و آنچه را برای غیر خودت زشت می‌داری برای خودت [هم] زشت بدار؛ ... و چیزی را که دوست نداری برای تو گفته شود [در حق دیگران] مگو.

۱ ما هُوَ الْمَحَلُّ الْإِعْرَاضِيُّ لِـ «نَفْسٍ» فِي «نَفْسِكَ» وَ «نَفْسِكَ»؟ «نَفْسٌ: مَفْعُولٌ» وَ «نَفْسٌ: مَجْرُورٌ

بحرف جرّ»

۲ ما هُوَ نَوْعُ فِعْلِ «تَكْرَهُ» وَصِيغَتُهُ؟ مضارع، مفرد مذکر مخاطب.

۳ أَ كَلِمَةُ «مِيزَانًا» مَعْرِفَةٌ أَمْ نَكِرَةٌ.

۴ أَلَا لَزِمَ فِعْلُ «لَا تَقُلْ» أَمْ مُتَعَدٌّ مُتَعَدٌّ.

۵ مِنْ أَيِّ بَابٍ فِعْلُ «أَحْسِنْ»؟ بَابُ إِفْعَالٍ.

۶ اذْكُرْ فِعْلَيْنِ لِلْأَمْرِ. اجْعَلْ، أَحِبِّ، اِكْرَهُ، أَحْسِنْ، اسْتَقْبِحْ.

باید توجه داشته باشیم که فعل أَحَبِّ مضاعف است و از اهداف کتاب نیست و نباید وارد بحث پیچیده آن شد. همین که دانش آموز بداند فعل امر است کافی است. با توجه به اینکه ترجمه فارسی آن را در متن می‌بیند؛ بنابراین، در تشخیص فعل امر بودن آن دچار مشکل نمی‌شود.

الْمِيزَانُ: آلَةٌ يُعْرَفُ بِهَا وَزْنُ شَيْءٍ «ترازو» أَحِبِّ: فِعْلُ الْأَمْرِ مِنْ تُحِبُّ «دوست بدار»

اسْتَقْبِحْ: وَجَدَ قَبِيحًا «زشت یافت» يُقَالُ: كَفْتَهُ می‌شود

■ التَّمَرِينُ الثَّالِثُ: لِلتَّرْجَمَةِ.

۱ هُوَ قَدْ رَجَعَ: او برگشته است.

از دانش آموز می‌پرسیم: از کجا دانست که این فعل معادل ماضی نقلی است.

۲ هُوَ قَدْ يَرْجِعُ: او گاهی باز می‌گردد. (او شاید برگردد).

فرق حرف «قَدْ» بر سر ماضی و «قَدْ» بر سر مضارع را از دانش آموز می‌پرسیم.

۳ هُوَ لَا يَرْجِعُ: او باز نمی‌گردد.

همین جا می‌توانیم معنای «هُوَ لَا يَرْجِعُ» را نیز سؤال کنیم و فرق این دو فعل را از دانش آموز

بپرسیم.

۴ هُوَ كَانَ قَدْ رَجَعَ: او بازگشته بود.

«هُوَ كَانَ رَجَعَ» را نیز از دانش آموز می‌پرسیم تا بداند حرف «قَدْ» گاهی حذف می‌شود.

۵ هُوَ يُرِيدُ أَنْ يَرْجِعَ: او می‌خواهد باز گردد. یا او می‌خواهد که باز گردد.

در اینجا اشاره می‌کنیم که هرچند حرف «أَنْ» به معنای «که» است؛ اما در ترجمه فارسی، الزامی

به آوردن آن نیست. دانش‌آموزان، سال گذشته با معنای حرف «أَنْ» آشنا شده‌اند.

۶ رَجَاءٌ؛ إِرْجِعْ: لطفاً، باز گرد.

۷ مِنْ فَضْلِكَ؛ لَا تَرْجِعْ: خواهش می‌کنم باز نگرد.

«لَا تَرْجِعْ» می‌تواند برای ضمیر «هِيَ» به معنای «نباید باز گردد» باشد؛ اما قرینه «مِنْ فَضْلِكَ»

مخاطب بودن آن را تأکید می‌کند.

۸ هُوَ سَيَرْجِعُ: او بازخواهد گشت.

۹ هُوَ سَوْفَ يَرْجِعُ: او بازخواهد گشت.

نیازی نیست که گفته شود «سیرجع» آینده نزدیک و «سوف يرجع» آینده دور است؛ در

ترجمه‌های قرآن می‌بینیم که حتی برعکس این مطلب آمده است.

﴿لِكُلِّ نَبِيٍّ مُّسْتَقَرٌّ وَسَوْفَ تَعْلَمُونَ﴾ الْأَنْعَام: ۶۷

ترجمه آیت الله مشکینی: برای هر خبری [از وعده‌ها و وعیده‌های خدا] قرارگاهی [معین از نظر

زمان و مکان] است و به زودی خواهید دانست.

ترجمه آیت الله مکارم شیرازی: هر خبری [که خداوند به شما داده] سرانجام قرارگاهی دارد [و در

موعد خود انجام می‌گیرد.] و به زودی خواهید دانست.

ترجمه آیت الله موسوی همدانی: (ترجمه تفسیر المیزان): و از برای هر وعده و وعیدی، وقتی مقرر است و زود باشد که شما بدانید.

ترجمه استاد الهی قمشه‌ای: برای هر خبری وقت معینی است و به زودی آگاه می‌شوید.
 ترجمه استاد مهدی فولادوند: برای هر خبری هنگام [وقوع] است و به زودی خواهید دانست.
 ترجمه استاد آیتی: به زودی خواهید دانست که برای هر خبری زمانی معین است.
 ترجمه استاد بهاء‌الدین خرمشاهی: هر خبری سرانجامی دارد، و به زودی خواهید دانست.
 ترجمه استاد ابوالفضل بهرام‌پور: هر خبری را وقت وقوعی هست و به زودی خواهید دانست.
 ۱۰ لَنْ يَرْجِعَ: باز نخواهد گشت.

نیازی نیست گفته شود حرف «لَنْ» نفی ابد است. برخی عادت کرده‌اند فعلی مانند «لَنْ أَشْرَبَ الْمَاءَ» را «هرگز آب نخواهم نوشید» معنا کنند، در حالی که این منطقی نیست. ترجمه درست، «آب نخواهم نوشید» است. شخص تشنه این طور نیست که «هرگز» آب ننوشد. او تا مدتی «آب نخواهد نوشید» و بعداً خواهد نوشید. عَبَّاسُ حَسَنٌ در النحو الوافی برعکس تصوّر غالب، «لَنْ» را «نفی موقت» گرفته است.

لن: وهو حرفٌ، يُفيدُ النَّفيِ بغيرِ دَوامٍ وَلَا تَأْيِيدٍ إِلَّا بِقَرِينَةٍ خَارِجَةٍ عَنْهُ. فَإِذَا دَخَلَ عَلَى الْمُضَارِعِ نَفَى مَعْنَاهُ فِي الزَّمَنِ الْمُسْتَقْبَلِ الْمَحْضِ غَالِباً نَفِياً مُوقْتاً يَقْصُرُ أَوْ يَطُولُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَدُومَ وَيَسْتَمِرَّ، فَمَنْ يَقُولُ: لَنْ أَسَافِرَ، أَوْ لَنْ أَشْرِبَ، أَوْ لَنْ أَقْرَأَ غَدًا، أَوْ نَحْوُ هَذَا ...، فَإِنَّمَا يُرِيدُ نَفْيَ السَّفَرِ أَوْ غَيْرِهِ فِي قَابِلِ الْأُزْمَةِ مَدَّةً مُعَيَّنَةً، يَعُودُ بَعْدَهَا إِلَى السَّفَرِ وَنَحْوِهِ، إِنْ شَاءَ، وَلَا يُرِيدُ النَّفْيَ الدَّائِمَ الْمُسْتَمِرَّ فِي الْمُسْتَقْبَلِ، إِلَّا إِنْ وُجِدَتْ قَرِينَةٌ مَعَ الْحَرْفِ «لَنْ» تَدُلُّ عَلَى الدَّوَامِ وَالْإِسْتِمْرَارِ.

۱۱ هُوَ لَمْ يَرْجِعْ: او بازنگشت. او بازنگشته است.

بسیاری از دانش‌آموزان در ترجمه این فعل هنوز دچار اشکال هستند.

۱۲ هُوَ مَا رَجَعَ: او بازنگشت.

به دانش‌آموزان می‌گوییم فعل «ما رجع» و «لم يرجع» تا حدودی معنای یکسان دارند.

۱۳ إِنْ تَرْجِعْ أَرْجِعْ: اگر بازگردی؛ باز می‌گردم.

۱۴ هُوَ كَانَ يَرْجِعُ: او باز می‌گشت.

نوع فعل را از دانش‌آموز می‌پرسیم. (ماضی استمراری)

■ التَّمَرِينُ الرَّابِعُ: عَيِّنِ الصَّحِيحَ فِي التَّحْلِيلِ الصَّرْفِيِّ وَالْإِعْرَابِ لِمَا أُشِيرَ إِلَيْهِ بِخَطٍّ.
{الرَّجُلُ الْعَلَامَةُ تَحَدَّثَ مَعَ جَمِيعِ الطُّلَابِ فِي الْمَدْرَسَةِ.} {تَذَهَبُ الْمُعَلِّمَةُ إِلَى الْمَكْتَبَةِ.}

۱. الرَّجُلُ	(أ) اِسْمٌ، مُفْرَدٌ، مُعَرَّفٌ بِأَلٍ، مُعَرَّبٌ	مُبْتَدَأٌ وَمَرْفُوعٌ <input checked="" type="checkbox"/>
	(ب) مُصَدَّرٌ، مُذَكَّرٌ، مَعْرِفَةٌ، مَبْنِيٌّ	فَاعِلٌ وَمَرْفُوعٌ <input checked="" type="checkbox"/>

۲. الْعَلَامَةُ	(أ) اِسْمٌ فَاعِلٌ، مُؤَنَّثٌ، مُعَرَّفٌ بِالْعِلْمِيَّةِ، مُعَرَّبٌ	مُضَافٌ إِلَيْهِ وَمَجْرُورٌ <input checked="" type="checkbox"/>
	(ب) اِسْمٌ مُبَالَغَةٍ، مُفْرَدٌ، مُعَرَّفٌ بِأَلٍ، مُعَرَّبٌ	صِفَةٌ وَمَرْفُوعَةٌ بِالتَّبْعِيَّةِ لِمَوْصُوفِهَا <input checked="" type="checkbox"/>

۳. تَحَدَّثَ	(أ) فِعْلٌ مُضَارِعٌ، مُفْرَدٌ مُؤَنَّثٌ غَائِبٌ، ثَلَاثِيٌّ مَزِيدٌ مِنْ بَابِ تَفْعِيلٍ، مُتَعَدٍّ، مُعَرَّبٌ	مَفْعُولٌ وَمَنْصُوبٌ <input checked="" type="checkbox"/>
	(ب) فِعْلٌ مَاضٍ، مُفْرَدٌ مُذَكَّرٌ غَائِبٌ، ثَلَاثِيٌّ مَزِيدٌ مِنْ بَابِ تَفْعُلٍ، مَعْلُومٌ، لَازِمٌ	خَبَرٌ وَمَبْنِيٌّ <input checked="" type="checkbox"/>

۴. الطُّلَابُ	(أ) اِسْمٌ مَفْعُولٌ، مُعَرَّفٌ بِأَلٍ، جَمْعٌ مُذَكَّرٌ سَالِمٌ، مَبْنِيٌّ	مَجْرُورٌ بِحَرْفِ جَرٍّ <input checked="" type="checkbox"/>
	(ب) اِسْمٌ فَاعِلٌ، جَمْعٌ تَكْسِيرٌ وَمُفْرَدُهُ «الطَّالِبُ»، مُعَرَّبٌ	مُضَافٌ إِلَيْهِ وَمَجْرُورٌ <input checked="" type="checkbox"/>

۵. الْمَدْرَسَةُ	(أ) اِسْمٌ مَكَانٍ، مُفْرَدٌ، مُؤَنَّثٌ، مَعْرِفَةٌ، مُعَرَّبٌ	مَجْرُورٌ بِحَرْفِ جَرٍّ (فِي الْمَدْرَسَةِ: جَارٌ وَمَجْرُورٌ) <input checked="" type="checkbox"/>
	(ب) اِسْمٌ تَفْضِيلٍ، مُفْرَدٌ، مُعَرَّفٌ بِأَلٍ، مَبْنِيٌّ	صِفَةٌ وَمَجْرُورَةٌ بِالتَّبْعِيَّةِ لِمَوْصُوفِهَا <input checked="" type="checkbox"/>

۶. تَذَهَبُ	(أ) فِعْلٌ مُضَارِعٌ، مُفْرَدٌ مُؤَنَّثٌ غَائِبٌ، ثَلَاثِيٌّ مُجَرَّدٌ، مَعْلُومٌ، مُعَرَّبٌ، لَازِمٌ	<input checked="" type="checkbox"/>
	(ب) فِعْلٌ مَجْهُولٌ، مُفْرَدٌ مُذَكَّرٌ مُخَاطَبٌ، ثَلَاثِيٌّ مَزِيدٌ مِنْ بَابِ تَفَاعُلٍ، مَبْنِيٌّ	<input checked="" type="checkbox"/>

۷. الْمُعَلِّمَةُ	(أ) اِسْمٌ مَفْعُولٌ، مُعَرَّفٌ بِالْعِلْمِيَّةِ، مَبْنِيٌّ	مَفْعُولٌ وَمَنْصُوبٌ وَالْجُمْلَةُ اسْمِيَّةٌ. <input checked="" type="checkbox"/>
	(ب) اِسْمٌ فَاعِلٌ، مُفْرَدٌ، مُؤَنَّثٌ، مُعَرَّفٌ بِأَلٍ، مُعَرَّبٌ	فَاعِلٌ وَمَرْفُوعٌ وَالْجُمْلَةُ فِعْلِيَّةٌ. <input checked="" type="checkbox"/>

۸. الْمَكْتَبَةُ	(أ) اِسْمٌ مَكَانٍ، مُفْرَدٌ، مُؤَنَّثٌ، مُعَرَّفٌ بِأَلٍ	مَجْرُورٌ بِحَرْفِ جَرٍّ (إِلَى الْمَكْتَبَةِ: جَارٌ وَمَجْرُورٌ) <input checked="" type="checkbox"/>
	(ب) اِسْمٌ تَفْضِيلٍ، مُفْرَدٌ، مَعْرِفَةٌ، مُعَرَّبٌ	مُضَافٌ إِلَيْهِ وَمَجْرُورٌ <input checked="" type="checkbox"/>

■ التَّمَرِينُ الرَّابِعُ: صَعَّ خَطًّا تَحْتَ الْمُفْرَدِ مَعَ جَمْعِهِ.

۱ أَعْجُوبَةٌ، عَجَائِبُ شکل درست جمع أَعْجُوبَةٌ، أَعَاجِيبُ است. عَجَائِبُ جمع عجیبه است.

۲ عَاصِمَةٌ، عَوَاصِمُ

۳ شَجَرَةٌ، شَجَرَاتُ

۴ ظَاهِرَةٌ، مَظَاهِرُ شکل درست ظاهره، ظَوَاهِرُ است. (مَظْهَرُ = مَظَاهِرُ)

۵ قَرِيسَةٌ، قَرَائِسُ

۶ صَفْحَةٌ، صُحُفُ شکل درست صفحه، صَفَحَاتُ است. (صَحِيفَةٌ = صُحُفُ)

۷ بَرْنَامَجٌ، بَرَامِجُ

۸ حَفْلَةٌ، مَحَافِلُ شکل درست حفله، حَفَلَاتُ است. (مَحْفِلٌ = مَحَافِلُ)

۹ خُبَيْرٌ، خُبَرَاءُ

۱۰ عَجُوزٌ، عَجَائِزُ

۱۱ تِمَثَالٌ، أَمْثَالُ شکل درست تمثال، تَمَائِیلُ است. (مِثَالٌ = أَمْثَالُ / مَثَلٌ = أَمْثَالُ)

۱۲ مِيزَانٌ، أَوْزَانُ شکل درست: میزان، مَوَازِينُ است. (وِزْنٌ = أَوْزَانُ)

۱۳ لِبَاسٌ، أَلْبِسَةٌ (ملابس)

۱۴ عِظَمٌ، عِظَامُ (به دانش آموز می‌گوییم جمع عظیم نیز عظام است؛ مانند آیات عظام)

۱۵ طَرِيقٌ، طُرُقُ

۱۶ قَنَاطَةٌ، قَنَوَاتُ

۱۷ دُعَاءٌ، أَدْعِيَةٌ (برای دانش آموز مثال‌های دیگر برای فَعَالٌ و فُعَالٌ که جمع آن أَفْعَلَةٌ

است، می‌آوریم؛ مانند: غِذَاءٌ، أَغْذِيَةٌ / طَعَامٌ، أَطْعَمَةٌ / فُؤَادٌ، أَفْئِدَةٌ / مَتَاعٌ، أَمْتِعَةٌ / شَرَابٌ، أَشْرِبَةٌ / نِظَامٌ، أَنْظَمَةٌ و ...)

۱۸ قَدَمٌ، أَقْدَامُ

۱۹ شَهْرٌ، شُهُورٌ ضمناً جمع شهر، أَشْهُرُ نیز است.

۲۰ أَكْبَرٌ، كِبَارُ شکل درست جمع اکبر، أَكَابِرُ است. (كَبِيرٌ = كِبَارُ)

۲۱ قَمٌّ، أَفْوَاحُ